

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_190395**

UNIVERSAL  
LIBRARY







# تجلیات روح ایرانی

تالیف : آقای

کاظم زاده ایرانشهری یوسف ابراهیمی

ناشر : بنگماه بازرگانی فردین . تهران لاله زار

باجلد معمولی ۵ ، با جلد معنوی برقی ۶ و با جلد زر کوب ۷۵۰ ریال

## بخوانندگان عزیز

کتاب تجلیات روح ایرانی نالیف استاد دانشمند حضرت آقای حسین کاظم زاده ابراشهر که نام شریف ایشان در میان توده آشنا بکناب از کوچک و بزرگ بدرجه فضل و کمال معروف میباشد در ردیف بهترین کتابهاست که برای پرورش حس غرور ملی و شاه دوستی و ابران برسنی نگاشته شده و بررسی آن برای طبقه جوان بخصوص بسیار مفید و لازم است. بهمین منظور بنگاه پروین که بتازگی برای نخستین بار در ابران جهت تهیه وسایل و لوازم تحصیلی از هر حیث و هر رقم تأسیس شده و یک قسمت از منظور معنوی اش نیز نشر کتابهای ذی قیمت و مفید است از مؤلف محترم استدعا نموده که سلسله تالیفات حضرتشان را یکی پس از دیگری تجدید چاپ و منتشر سازد. چون برای دریافت ابن اجازه از طرف حضرت استادی آقای امیر خیزی ریاست محترم دبیرستان دارالفنون کمال لطف و عنایت مبذول گردیده بدینوسیله مراتب سپاسگزاری خود را بحضورشان تقدیم و امیدوارم حضرت مشارالیه و سایر دانشمندان معظم نیز افتخار چاپ و نشر تالیفات و تصنیفات گرانبهای خودشان را باین بنگاه واگذار فرمایند.

## یاد یاران

در روزگار دانش آموزی در کالج امریکائی اسنانبول بود که روزی دیدار مکی از ابرانبان نجیب صاحب نظر مہین دوست یعنی آقای حسن کاظم زاده ابرانشہر کہ ہمراہی دوست دیرین روحانی خودم آقای رضای نریت تفقد از من کردہ بودند نابل آمدم چند روز بعد آقای کاظم زاده بآلمان رہسپار شدند. و من نیز بعد از بابان تحصیلات بعزم دیدار بدر و مادر بمہین عزیز برگشتہ بس از چند ماہ اقامت بآلمان رفتم و مدت شش سال در برابرین سعادت دیدار ابن دو مرد نیک سرشت را درک کردم و اکنون ہر گاہ یاد از آن ابام و آن دو دوست عالی مقام می نمایم بی اختیار میگویم من آنکہ قیمت وصل توراندانستم فراق آنچه بہن میکنند سزای من است آقای کاظم زاده را شخصی دہدم صاحب دل و مہربان، ہر کس نا مختصر معاشرت با اشان در می یافت کہ برای نیکی و مروت ساخته شدہ اند در زندگی بسیار قانع و سادہ بود و بی ظاہر آرائی نہی گشت زیاد فکر میکرد و کم حرف میزد. بردباری و شکبائی از صفات بارز او بود. در کار جدی و خستگی نا دہبر و منظم بود. تا میتوانست میکوشید در سفر و حضر یاز شاطر باشد نہ بار خاطر. در گردش و تقنن مناظر طبیعی و دشت و دریا و جنگل را بہ ہاہوی شہر ترجیح میداد و با طبیعت انس غریبی داشت و تا مجال میکرد مانند کودکی کہ بہ پناہ مادر رود رو

بسیه طبیعت می‌نهاد. و بقیه ساعات فراغت خود را بمطالعه و کسب‌دانش می‌گذراند و با همه دانشی که داشت کم مدعا و متواضع بود و اهل بحث و ابرادگیری و خود نمائی و فضل فروشی نبود. فکر اساسی او که شبان و روزان مانند پروانه‌ای دور شمع این فکر می‌گردید همانا سعادت و ترقی ملت ایران بود. در این موضوع اندیشه‌ها می‌کرد نقشه‌ها میکشید آرزوها اظهار می‌کرد امیدها می‌پروراند. معیشتش از کتابخانه‌ای که در برلین تأسیس کرده بود می‌گذشت. با وجود تنگدستی که داشت قرار به نشر افکار و عقاید برگزیدگان بشر داد و مجله ایرانشهر را بمیان آورده و مقالانی سودمند در اصول ترقیات ایران در آن مندرج ساخت و حقایقی بزبان ساده و شیوه شبر بن نوشت در طبع و نشر این مجله رنجی فراوان برد و به سختی‌های بسیاری تحمل کرد و امید وافر داشت که بدینوسیله خدمتی شایان نسبت بمیهن ادا نماید و تصور می‌کرد کار مجله بتدریج بالا خواهد گرفت و از جهت مالی هر گونه نگرانی مرتفع خواهد گردید در ضمن انتشار مجله رساله‌های سودمندی نیز به کمک اشخاص نیکوکار منتشر می‌ساخت دریغا که بعضی مشتری کین و نمایندگان مجله در وظیفه خود کوتاه آمدند و کار مالی مجله دشوار شد و بعدی رسید که ادامه انتشار آن محال گردید.

در این موقع باید گفت پس از آنکه بایران برگشتم در مسافرتها و دیدار بقبقات مردم در یافتم که مجله ایرانشهر انتشار و تأثیر غریبی داشته و خوانندگان زیادی پیدا نموده و نفوذ خاصی در افکار و اذهان

کرده است پیش خود گفتم کاظم زاده تا اندازه‌ای آرزوی خود که منشاء اثر بودن ابرانشهر بود رسیده هنوز هم در سرتاسر کشور اغلب جوانان میهن پرست ایران آن مجله سودمند را فراموش نکرده‌اند و از مطالب آن سخن می‌رانند و نام آقای کاظم زاده را بمهر و احترام بزبان می‌آورند.

سخن از آقای کاظم زاده بمیان آوردن و از روحانیت ایشان یاد نکردن غفلتی است، ایشان از دیرباز مردی معنوی و حقپرست و دیندار بودند ولی آنچه سالها گذشت و در آزمایشهای گوناگون در جهان فرهنگ مغرب زمین ورزیده گشت و در مطالعه کتاب ثبات ورزید و با افراد و انجمنهای مختلف علمی و اجتماعی و مذهبی آندیار روابط پیدا نمود در عقاید روحانی و ملکات دینی راسخ‌تر گردید تا بجائیکه کم کم ارزش امور موقت و تظاهرهای دنیا را دریافت و بایک بلندی نظر عمق کم و محیط محدود آرزوهای طفلانه بشر را بدید و دانست که باید از بی باقیات صالحات رفت و به سیر و سلوک پرداخت بدینگونه در اندیشه راز آفرینش فرورفت و در پی چاره‌های اساسی برای بشر شد و کنج قناعت و درویشی و وارستگی اختیار نمود تا در دقایق سکوت و تأمل برای فرزند آدمی راهی اندیشد و در رستگاری و پیشرفت ملت ایران فکرها نماید و بقیه عمر را بعبادت حقیقی که خدمت بخلق و هدایت مردم است بگذراند.

در این ضمن از تألیف و ترجمه کتابهای سودمند باز نایستاد و از آنجمله کتابی در آموزش و پرورش برای فرهنگ ایران تهیه و ارسال نمود و آن در واقع متمم تألیفات سودمند دیگر او مانند رهبر نژاد نو و راه نو است امید است این تألیف منیف زودتر انتشار یابد.

اکنون کاظم زاده با دوست ارجمند پاکدل خود رضای تربیت در گوشه‌ای از سوبس مقام کرده و از آن دورا دور ناظر ترقیات کنونی مبهن خویش است و آنچه بعهدہ اوست در انتشار نور معرفت میکوشد. خدای ابران او و دوستان او را یاری کناد تا مگر در روشن کردن افکار مردمان این سامان کامباب گردند. و در راه خدمت بمبهن که آرزوی ایشانست گامهای بزرگ بردارند.

اگر بنا بود شرح حال و تحصیلات و مقامات و آثار و تألیفات کاظم زاده را چنانکه شاید بنوسم وقتی وسیعتر و حوصله ای بشر در خور بود تا بتوانم سخنانی متناسب با ارادت و خلوص عقیدت که نسبت بایشان در دل می‌پرورانم گفته باشم و امید است روزی از عهده اینکار برآیم و دبیاچه‌ای در شرح روزگار و وصف گفتار و کردار ایشان و دوست قلبی روح پرور دیگرم رضای تربیت بیردازم این زمان بگذار تا وقت دگر:

امیدم اینست همین چند کلمه را از دوستی که بعد از سالها راز و نیاز قلبی - تکبارة از ایشان جدا گشته ولی ایشان رادمی فراموش نکرده است بعنوان يك ارمغان ناچیز ببذیرند و از قصوری که در نارسائی عبارت بکار رفته است خرده نگیرند زیرا در نگارش این کلمات توجه من بدیشان بود نه به سخن پردازی پس الفاظ و عبارات از تعبیر ضمیر قاصر آمد / قافیه اندیشم و دلدار / من گویدم مندیش جز دیدار / من

طهران فروردین ماه ۱۳۲۰ دکتر رضا زاده شفق

بقلم آقای دکتر رضا رادۀ شفق

که در سلسلہ آلف این رسالہ در ایران، و ش ۱۰۰

## سر آغاز

### روح ایرانی

عقدہ قبایس ناک کشور بہ نین آدمی بدرازی عمر ناریخ، قدم  
است. حکم ارسطو از واضعن این عقدہ بود اگر برای جامعہ  
ملتہی بدنی تصور نمائیم ہماں روح نیز از لازمت آن خواہد بود زیرا  
بہمان دلیل کہ بدن فردی روح دارد، مگر اجنماعی نیز خواہد داشت  
« امرسون » دانشمند امریکائی گوید: « ناک روح مشترک در عالم  
موجود است، ہر فرد بشر، بحسب خود مظهران روح است، ناریخ بشر  
نیز وقاعناہ تجلیات آنست » (۱).


اگر این خیالات اساسی دانستہ ایران یکی از بہترین جاوہہای  
این روح کلرا نمایانندہ است. « بہترین » مہگونہ زیرا با انکہ روح  
مانند آفتاب یکیست باز چون تابشگاہ و جلوہ گاہش مخالف است  
یس ہر بکر برا بارای اخذ و اراز آن نیست. « باران کہ در لطافت  
طبعش خلاف نیست - در باغ لالہ روید و در شورہ زار خس ». با  
طرفداران مساوات و یاران زنگی و مغول من نیز ہمدرد ولی چہ  
توان کرد کہ جربان تاریخ بر این بودہ است. با اینہمہ نظر من ہرگز  
پروردن یک حس خود خواہی ملی ( شوینیزم ) نیست چہ میدانم  
بہمان اندازہ کہ جمعی از اہل علم قول بہ بودن فضیلت و یا نقصان  
جیلی و لا یتغیر مخصوص بہر نژاد دارند ( ۲ )، برخی دیگر نیز بر

(۱) Emerson Essays.

(۲) Gobineau Essai sur l' Inégalité des Races  
Humaines, Paris.

اساس مساوات بشر قائل بوده و تفاوت ها را عارضی میدانند (۳). ولی در هر صورت، خواه بموجب سرنوشت ازلی و خواه بر حسب اتفاق، هر قومی خصایل و مزایایی را مالک بوده اند و یا هستند و قبول آن هرگز با فرضیه يك وحدت محتمل آتی مخالف نیست. من در روح ایرانی پیش از هر چیز دیگر يك قوه تعمیم <sup>نهاده</sup> و استعداد توحید یا قدرت احاطه می بینم. روح ایرانی گوئی از آغاز زمان به پهنائی آسمان بوده است و ابن حیات دراز خود را فقط ببزرگی خود مدیون است. این استعداد روح ایرانی او را مانند اقیانوسی کرده که هر موجود دیگر را در میان امواج خود منحل و معدوم ساخته و هر گونه سیل های متناوب تاریخ را در خود فرو برده و نابود کرده است. بحکم و الهام ابن روح فکر ایرانی توانسته است موجودات را احاطه نموده و مسائل حیات را در يك زمینه وحدت مطالعه نماید. یونانیها، هم نژادان ما، نیز این قدرت احاطه را داشته و حتی آنها در قسمت فلسفه بمراتب از ما جلوتر رفته بودند. ولی از طرف دیگر ما نیز در فضای فلسفه دینی دورتر پرواز کرده ایم بحدیکه توان گفت همان اندازه که یونان در فلسفه بر ما برتری داشت در دین عقب بود. سقراط را نمی توان در دین نمونه یونانی بحساب آورد، اگر بود او را نمیکشتند. امروز نیز قیاس آئین خشک و بی حرکت « ارتودکسی » یونانی نسبت بعرفان و انقلابات اخیر دینی در ایران جالب نظر میتواند گردد.

اکنون هم پیدا کردن زمینه وحدت در اشیا اساس فلسفه و حتی هدف علوم عصر حاضر است

زرتشت از بارزترین شخصیت‌های بشر است که این سنجیه لایتناهی ایرانی را در تعالیم خود جلوه داد. حکیم معروف اسپینوزا (۱) نیز مدتی برای تألیف نیک و بد کوشیده و آخر <sup>کوشی</sup> قرار به منفی تصور کردن بد داده بود. زرتشت در مقابل حقیقت تلخ قهر و قدرت بد در عالم نتوانست آنرا تنها در یک صورت منفی تصور نماید بلکه اهمیت مبارزه بزرگ خوب و بد را نیک تقدیر نموده و پس از آن بود که بسائقه روح ایرانی غلبه آخربن « اهورامزدا » را درک کرده  انجم را بوحث رسانید.

این وحدت غیر از وحدت فنا فی اللهی « برهمنی » هندی است که در خود هند هم آنرا درست نفهمیده و معنای لطیف آنرا درک نکردند و بمر تاض بازی و چرس و بنک پرداختند و نمونه‌ای از تأثیرات آن در تکیه‌های درویش‌های ما دیده میشد تصوف اگر در دین زرتشت هست غیر از آنست که در بین عوام ملل مادری آریائی هند بود زرتشت روح آریائی شرق را از انحطاط بهت در اسرار، نجات داده و نسبت عرش را با فرش خوب معین ساخت (۲).

این گونه جلوه روح ایرانی است که یکی از خلقت‌های غریب عصر حاضر یعنی فیلسوف آلمانی « نیچه » را وادار کرد تا برای مثال

(۱) Spinoza. *optimist philosophes.*

(۲) E. Meyer. *Geschichte des Altertums*

به تعلیم « انسان کامل » خود زرتشت را انتخاب نماید (۱).

مانی و مزدك به نوبه خود تأثیرات ابن روح را کمتر نشان ندادند مانی اصول عیسی و زرتشت را بهم آورد و یکبار دیگر با فکر محیط تألیف بین کرد. شاگردانش قرن‌ها بعد زرتشت را روحانی عالم عیسوی را در مقابل تعالیم و وحدت و سوالات شامل خود بشگفت اندر آوردند (۲). « هرودت » میگوید « ایرانیها نقوش و صور در معابد خود بکار نمی برند زیرا خدا را منزه تر از ان دانند که بصورت انسان در آید » و شاید عمده علنی که ایرانیها عیسوی نگشتند همین باشد زیرا عیسویهای زمان تا باندازه ای حلولی ( آنترو پومورفیست ) بودند و مشاجراتی که در آن اوان خاصه در زمان ساسانیان میانه ایرانیها و نصارا بوقوع آمده خود گواهی بر این قضیه میدهد.

ظهور مزدك نیز جز جلوه روح ایرانی نیست که وی وحدت را در عبارت حیات اجتماعی تعبیر نمود با اینکه مبدا فکرش آسمانی و اساسش دینی بود (۳).

تاریخ اسلام ابن استعداد خاص ایرانی را در نهضت‌ها و نیز در آثار دینی و فلسفی ایرانیهای مسلمان نشان میدهد تشعب و مناقشات از معتزله تا زمان اخیر نشئت‌شان از همین روح ناراحت و جهانگیر بوده است (☆).

مد نظر ایرانی پهن و بیحدود است این است که ؛ چنانچه در

(۱) Nietzsche, Also sprach Zarathustra.

(۲) St. Augustin, Confessions.

(☆) Dozy. L'islamisme. (۳) Tabari, Nöldecke.

متن دیده خواهد شد، حکمت اشرافی غرب و تصوف شرق در ابران  
زمینه حاصلخیزی برای خود پیدا کرده . . .

بعالم بی بانان ابن روح بود که ابرانی تکبیه کرده و بسا وقایع  
جهان را تماشاگر شده و طوفانهای عظیم عالم را گذرانیده و باینکه  
همسالان او را آب از درشان گذشت او نیمه من فکر و نیمه مستهزی  
از دور نظاره به بروز و رجوع حوادث و ترقی و انحطاط سلطنت ها  
و عمران و ویرانی مملکت ها و ظهور و افول دباتها نموده و بعد  
از آنکه آنها همه گذاشتند و گذشتند اولب خندی زده و سری  
نکان داده و آرام آرام زمزمه کرد :

مرغی دیدم نشسته بر بازه طوس در بیش نهاده کله کیکلوس  
با کله همی گفت که افسوس افسوس کوبانک جر سهاو کجا ناله کوس

هم چنین

هفتادودو ملتند دردین کم ویش ازملت ها عشق تو دارم در پیش  
چه کفر، چه اسلام، چه طاعت، چه کناه مقصود توئی بهانه بردار ازپیش  
اینها که گفتم تصویری بود از « روح » ایرانی . مبادا خواننده  
راه را کج رود و بسابقه الفتی که میان ایرانی و خیالات رنگین  
موجودست، فوراً کمی ها و کاهش های ایران را فراموش نماید و  
بمبالغه و افراط و خودستائی گراید ابران گذشته نه مانند یونان  
صنعتکار بود و فیلسوف و نه مثل روم مدبر و قانون گذار و در هیچ  
یک ازعالم و آثار شخصیت بارزی در مقابل ملیتهای معروف دیگر  
نشان نداده و تنها حد وسط را احراز نموده است .

وای از طرف دیگر ایران در حد خود بطور قطع دارای روح  
عالی و تمدن بزرگ و عقاید لطیف دینی و فلسفی بود .

این روح در نتیجه حوادث ناگوار تاریخ مانند وقعه مغول رو به خمودی و خاموشی نهاد ولی از بین نرفت و ملت ایران مانند آتشی که در زیر خاکستر پنهان باشد بظاهر خاموش گشت تا در فرصتهای موافق از نو اشتغال ورزد پس نیروی معنوی ایران در کمون بود و در عالم عمل ظهور نمیکرد و بنابراین ایرانیان گاهی سست و بیروح جاوه میکردند و بدینواسطه بمن استعداد حیوانی که در این مردم بود و رکود و بیچارگی که دیده میشد تضادی پیدا بود.

و قتیکه کتاب «سه سال در آسیا» تألیف گبینو را که حال ابرانی را خوب تدقیق نهوده است میخوانید و می بینید که مؤلف درجائی میگوید ابرانی عاشق تاریخ و مغرور خاک خودش است و درجائی دیگر گوید ابرانی معنی وطن برستی را نمیداند و در مقابل نفوذ و استیلای بیگانه بی قید است (۱) این تضاد ظاهری را میتوانید با تطبیق نظریات فوق حل نمائید که ابرانی روحاً آزاده مرد و استقلال دوست بوده ولی در عمل چون این روح علاقه ای با اراده و احساسات او نداشته لاجرم مستغرق رکود و عطالت و حتی مبتلای کنوع فالج فکری گردید.

البته این ابتلا همیشگی نبوده و تجلیات روح ابران در هر عصر و به رغم هر سکنه خودنمایی کرده است و بیان و شرح این جلوههاست که این کتاب را بوجود آورده است.

درواقع برای خدمت به روح ایرانیت و اساس ملیت و نمایاندن استعداد فطری و روحی ایرانی است که این اثر مختصر و نفیس مؤلف فاضل آقای کاظم زاده، که این چند کلمه را بموجب میل

ایشان بعنوان دیباچه در آغاز آن مینگارم، موقع مهمی در میان مطبوعات تازه ما باید احراز نماید چه کتابیست که در نوع خود یکتاست و در واقع خود يك نمونه تجلیات روح ایرانی است. اگر سوق روح ایرانی نبود کدام قوه دیگر می توانست آقای کاظم زاده را، که سالها در گوشه های اروپا بارزوی ترقی ابران گذرانده و در سر انجام جز حسرت نبرده است، با این همه نومییدی باز بپا دارد و به نشر فیوضات گمارد ؟

تنها بوسیله انتشار اینگونه آثار صمیمی و کثرت ایرانیان نواندیش و پاکدست که روح بدررفته یاد را اختفاخته ما بار دیگر بقالب خشکیده جامعه ایرانی خواهد برگشت و آنگاه ما بازملتی زنده خواهیم گشت و کسانی را که از بیچارگی عمومی و انقطاع عواطف روح ملی در محیط ما، توان گرفته و جریانی در فرض وجود يك اختلاف قدیمی در میان اقسام ایران مانند اختلاف زبان و غیره باز کردن می خواهند پشیمان خواهد نمود.

یکی از بزرگان ترك که در سنوات جنگ جهانگیر در بغداد با يك ایرانی آذربایجانی مذاکره ای در ملیت کرده بود بعدها چنین نوشت: «گفتم شما که زبانتان ترکی است پس از چیست که خود را ایرانی می نامید، در جواب گفت. آری زبان من ترکی است ولی روح من ایرانیست!» اگر این روح بزرگ در احساسات و افکار ما کار نماید و حافظه ملی ما را بیدار کند و یادگاریهای فراموش شده ما را زنده نماید و افق آمال ملی ما را با پرتوهای ادوار گذشته خاطرات ملی روشن و رنگارنگ سازد و ما همه با احساسات آن گذشته های درخشان متجسس گردیدیم آنگاه کدام قوت است که تأثیر و استیلای وحدت ملی ما را بتواند بهم زند؟

ساده او حان که بروح ملی آشنانیستند وقایع تاریخی و شکستهای موفقی را که در گذشته گاهی بابران روی آورده موجب خستگی و سستی قطعی روح ملی ایران می انگارد .

در اینموقع سخنان یکی از نویسندگان انگلیس را دریاب ملیت مناسب موضوع نقل نمایم ، « بزرگترین عامل که وجود آن برای ملیت ضروراست همانا داشتن تاریخ مشترك و یاد ابام غابه و سعادت یا بدبختی و مظلومیت مشترك است که در زبان شعر و داستان با ذکر نام های بزرگان سرزمین اجدادی که روح ملت را در خود تمثیل کرده گفته شده و هم بنام جاهائیکه ظهور گاه آن وقایع ملی بوده اند ، خوانده میشود » ( ۱۱ ) .

گنجینه تاریخ ملی ما چنانکه در اوراق ابن اثر واقفانه یعنی « تجلیات روح ابرانی » دیده خواهد شد ، بسی گوهر های گرانبهای مشترك در بردارد که ملت ایران با یاد و تعداد آنها خود را نیک زنده خواهد کرد . حافظه ملی همیشه زنده است زیرا حافظه تمثال حیات است ( ۱۲ ) و چون ما حیاتی از گذشته بودیم داریم در آینده نیز خواهیم زیست .

روح ایران مانند آتشپاره سوزانی در کانون بقای دلی مامختفی است روزی انفجار و اشتعال می نماید و نور باطراف می پراکند که بد خواهان به ندبه گویند : هذا ما وعدنا ربنا و صدق المرسلون آنگاه « شب پره گروصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد !

دانشگاه برلین - اردی بهشت ۱۳۰۳ - شوال ۱۳۴۳

رضا زاده شفق

تجلیات روح ایرانی

## دیباچه

هر وقت که یکی از شعائر ملی ایران پیش نظر تدقیق گذاشته میشود پرده‌های (تابلوهای) دلربا و رنگین از نمایشهای حیرت بخش و درخشان روح ایرانی در جلو چشم شخص تجلی می‌کند.

روح ایرانی مانند آینه صاف تمام خصایص نظر ربا و فضایل مخصوص نژاد سر بلند آریائی را در همه دوره‌های تاریخی خود هویدا و جلوه گر ساخته است. روح ایرانی همواره نمایشگاه تخریب روح آریائی گردیده و در میان قرنهای استیلا و وحشیگری و تخریبات، مزایای نژاد هند و اروپائی یعنی حدت ذکاوت، سرعت انتقال، علو فکر، وسعت ذهن، بلندی خیال، فراوانی محصولات دماغی و قدرت تحلیل بردن و تربیت نمودن اقوام دیگر را همیشه نشان داده و نگاه داشته است.

روح ایرانی بسی ناموران تاریخی آفریده و مردان باعزم آهنین پنجه‌بوجود آورده است. آنچنان فیلسوفان و سخن سرایان و دانشمندان نامی پرورده که نام آنان صفحات تاریخ ایران را آرایش داده و آثار آنان دانشوران جهان را به تحیر و ستایش واداشته است.

روح ایرانی بسیاری از اقوام وحشی و نیم متمدن را با جاذبه‌های فسونکار و با قدرت ساحرانۀ خود بشاهراه تمدن رهنمائی کرده و از مردمان خونریز و غارتگر و بدمنش، مردان با فضل و نجیب و ترقیخواه و عدالت گستر تربیت نموده است.

این روح ایرانیست که مردانی مانند کوروش (سیروس)،

تجلیات

داریوش، اردشیر و شاپور و نوشیروان و زرتشت و مزدك و مانی و بهزاد و حلاج و فردوسی و ابن سینا و حافظ و خاقانی و امثال آنها را اگر آغوش خود پرورده است.

براستی، ملتیکه، در قرنهای تاریک بشریت، در هنگامیکه کشورهای فرنگ، جایگاه حیوانات وحشی بوده و جزقبایل بار بار و خانه بردوش در آنجاها مسکن نداشت، بدان پایه بزرگ جهان گیری و حکمرانی رسیده و آنهمه تشکیلات سیاسی و اداری و آثار صنعت و افکار فلسفی از خود بوجود آورده است، نباید يك ملت مرده و بیروح شمرده شود و افراد امروزی آن ملت نباید خود را زبون و فرومایه و ناتوان شمارند.

( باید با هرگونه وسایل علمی، فنی، سیاسی و اجتماعی آن روح پژمرده را از نوشگرفته و جلوه گر ساخت وبعالمبان نشان داد که ایرانی در تاسیس مدنیت جهان چه خدمتها کرده و باز برای رونق دادن و زینت بخشیدن آن تمدن حاضر و تواناست.)

باید برای بیدار کردن حس ملیت در دلهای افراد ایرانی بخصوص در نژاد نوزاد ایران بهر گونه اقدام تشیث نمود. در نظر ما تدقیق و نشر تاریخ ایران و از میان آنها شرح تاریخ تمدن قدیم این کشور بهترین وسیله هاست. باید نژاد نوزاد ایران پیش از هر چیز بفهمد که کی بوده است و اجداد او چهها کرده اند، چه آثار حیرتبخشی برای او بیادگار گذاشته و دارای چه عقاید و چه احساسات و صفاتی بوده اند و بعبارت دیگر روح ملی ایرانی در ادوار تاریخی زندگی خود چه اثراتی از خود زائیده و چه تجلیاتی در نمایشگاه مدنیت گیتی بظهور آورده است.

نگارنده بر این ایفای وظیفه ای که در بیدار کردن حس ملیت

ایرانی بعهدۀ خود گرفته ام، میخواهم که با خوانندگان این رساله  
بوسیله این سطرها نگاهی بتاریخ گذشته ایران بیندازیم و از میان  
صفحات آن جلوه های روح ایرانی را تماشا کنیم :

## آ خصایص ملت ایران

در ملتی دارای پاره ای خصایص و اخلاق و استعداد هائی است  
که مجموع آنها روح ملی او را تشکیل میدهد. این روح ملی،  
در همه دوره های زندگی خود، آثاری از خود میگذارد که یاد  
از حیات نوعی او می آورند و ما را از چگونگی قوت و متانت  
آن روح آگاه میسازند. چنانکه تاریخ تمدن هر ملت آنرا به  
هر صاحب تدقیق نشان میدهد)

برای روشن کردن این مطلب، مثالی چند از خود تاریخ  
یاد آوری میکنیم.

ملت یهود از میان اقوام سامی، ملت ترک از میان نژاد مغول  
و ملت ایران از میان ملت های آریائی، پس از قرن های بسیار که از  
حیات سیاسی آنها گذشته است، به بهترین وجهی صفات و اخلاق  
اجتماعی یعنی خصایص روح ملی خود را تا امروز نگاه داشته اند.

ملت یهود که از قدیم، معروف به وفور ذکاوت و هوش و  
طمعکاری و کمی جریزه و شجاعت و مقدم داشتن نفع بر چیزهای  
دیگر و دیدن از پی صید منفعت و ابراز مهارت در تجارت و قناعت  
معروف بوده است، هر جا رفته بهر شکلی که در آمده این اخلاق  
را با خود برده و از دست نداده است. با اینکه قرن ها از عمر  
اجتماعی او گذشته و جریانهای بزرگ، مقدرات او را دیگرگون

و جمعیت سیاسی او را داغون و افراد او را در اقطار عالم پراکنده ساخته و با اینکه در هر يك از کشورهای عالم در زیر تأثیرات محیطهای دیگر و در زیر نفوذ شرایط اقتصادی و اجتماعی مختلف زندگی میکنند، باز افراد آن ملت، همان اخلاق موروثی و همان صفات و طبیعت مخصوص خود را نگاه داشته اند. بدینجهت یکفرد یهودی، خواه در آمریکا و انگلستان و خواه در آلمان و یا هندوستان و چین رحل اقامت افکنده سالها زندگی کند، باز یهودی مانده و خواهد ماند. و نیز این یکفرد، خواه مفلس و گدا و خواه صاحب میلیونها و ملیارها بشود، خواه عالم و فیلسوف و یا بیسواد و نادان بماند باز در همه جا همان طبیعت و خصلت اجدادی خود را نشان خواهد داد)

(اقوام مغول نیز که صفات برجسته آنها عبارت از تاخت و تاز و بیابان گردی و قناعت بزندگی سخت و تحمل شداید و چپاول و خونریزی بوده است، جز تکیه بر شمشیر و اسب خود هنر و صنعت دیگر نمیدانسته، و زراعت و تجارت را لازم و مفید نمیشمردند و فقط با زور و قهر و غلبه بهر جا میرسیدند چپاول میکردند، میسوزاندند و میگذاشتند و هر که پیش می آمد از تیغ میگنزانند و یا اسیر و لخت میکردند.)

این خصال و طبیعت، تا این اواخر در تمام ادوار حیات سیاسی ملت عثمانی که بزرگترین و بانفوذترین شعبه نژاد مغول است و چنانکه شاعر بزرگ عثمانی نامق کمال گفته: از يك عشیرت كوچك يك دولت جهانگیر در آورده است همیشه نمایان بوده و همین خصال، مقدرات او را تا کنون اداره کرده است.

یکی از مدققین اوضاع اجتماعی و از محررین معروف عصر

حاضر عثمانی، جلال نوری بك كه بیش از دیگران در شرح دادن دردهای اصلی و اسباب حقیقی انحطاط عثمانی، خامه رانی و حقیقت گوئی کرده در یکی از کتابهای خود بنام «تاریخ تندیات عثمانیه» چنین مینویسد:

«اخلاق و صفات موروثه، مزاج و طبیعت اجدادی، غالباً به اولاد میگردد و این انتقال اخلاق نژادی را در زبانهای فرنگی «آتا ویزم» مینامند. در حال حاضر بدیهی است که ترکهای عثمانی پاره‌ای خصلتها دارند که از اجداد آنها به آنان رسیده است و اساساً اسباب ترقی و تعالی و همچنین اسرار انقراض و انحطاط ملت‌ها را قدری هم درین توارث اخلاقی باید جست. بدان جهت ما نیز باید نگاهی بزمان گذشته با چشمهای تجربه دیده و حقیقت بین بیندازیم و بقدر امکان استقبال خود را هم پیش چشم خود بیآوریم: ترکهای عثمانی مانند يك ملت غالب و فاتح و حاکم، مملکت امپراطوری روم را استیلا کردند. هر فرد عثمانی در سالهای اخیر قرون وسطی و در آغاز قرون اخیره پیش از هر چیز يك آمر مطلق و يك سردار جهانمطاع بود. از نشئه غلبه‌های متمادی، این ترکها بجز امر دادن، حکمرانی کردن، جنگیدن، زد و خورد راه انداختن بچیز دیگر اعتنانمی کردند و اساساً عدد آنها هم کم بود. بدان جهت هر فرد که داخل جمعیت ترك میشد یا جزو قشون میگشت و یا پشتیبان قشون میگردد.

«در دوره استیلای عثمانیان، ترك‌ها نمی‌توانستند آن قدرها بزراعت و تجارت و صنعت مشغول بشوند. اجداد ما برای کار کردن، کوشیدن، به کارهای دور و دراز پرداختن، بستیزگی

و مقاومت با موانع کردن و بالاخره برای باز کردن يك دكان و يا اداره کردن يك كشتی و يا تأسیس يك دارالصنایع و احیای يك مزرعه و آباد کردن يك دهكده وقت نداشتند، زیرا از يكطرف، اشتراك بجنك و جهاد کردن و بمملكت دشمن تاختن و در نتیجه اموال و غنایم زیاد گیر آوردن، بسیار آسان بود و از طرف دیگر برای يك ملت ممتاز و يك قافله مجاهدین كه از نشئه غلبیت مست بود، مشغول شدن با صنعت و حرفت قدری سخت میآمد.

« باز از تأثیر همین انتقال اخلاق موروثه است كه پس از اعلان حریت و مشروطیت در مملكت ما باز قشون بیش از دیگرها ترقی كرد. چنانكه این خصلت، تركهای عثمانی را از نیست هست کرده باز همین خصلت او را از انحطاط و انقراض نگهداری خواهد نمود.»

ملت عثمانی، با اینکه چندین ملت‌های متمدن را زیر پرچم استیلای خود در آورد و تا دروازه‌های وین تاخت و بمملكت لهستان نیز دست انداخت و با اینکه مهمترین مركز عالم یعنی استانبول را كه ناف دنیا می‌توان نامید برای خود پایتخت ساخت و با اینکه قرن‌هاست در آغوش و همسایگی ملت‌های مرقی اروپا زیست میکنند، در زیر نفوذ این خصال و طبیعت و اخلاق اجتماعی كه از نژاد مغول توارث کرده باز نتوانسته است خود را بجاده ترقی بیندازد و عناصر ترقی غرب را بهمسایگان خود نیز سرایت بدهند.

ولی از چندی بدینطرف، متفکرین و حقیقت بینان این ملت، پی بچگونگی حال و علت‌های اصلی انحطاط عثمانی برده، با افكار و آثار قلمی خود، زمامداران دولت را آگاه و افراد ملت را بیدار

کرده آنانرا بجلوگیری از نتایج فساد اخلاق اجتماعی و بتوسل  
بچاره های سریع و مؤثر انتباه ملی رهنمائی کرده و میکنند و  
چنانکه دیده میشود قدمهای تند درین راه پر میدارند .

اما خصال و خصایص ملت ایران که از روزگاران پیشین در  
نهاد او متمکن و در اعمال وی هویدا بوده عبارت از علویت طلبی،

حسن تشبیت و تقلید، ذوق و مهارت در تجارت، افراط در هوسرانی  
خوشگذرانی و شاه پرستی و حدت ذکاوت و استعداد در صنایع  
ظریف و آزاد اندیشی و طبیعت دوستی بوده است .

این خصال که زاده تأثیرات اقلیم و طبیعت آب و هوای مملکت

و تشکیل خانواده ها و نفوذ عناصر نژادی و عوامل دینی میباشد در

همه ادوار تاریخی ملت ایران در شکل های گوناگون ظهور نموده است .

از تأثیر این خاصه روحی ، حس غرور ، غلو و افراط در تمام

نشکیلات اجتماعی و سیاسی و در همه اعمال و افکار ایرانی از

نین گرفته تا در زبان و ادبیات ، در وضع زندگی و در مسائل

قتصادی و غیره در تمام ازمنه تاریخی حکمران بوده است .

چنانکه در زیر تأثیر این روح علویت طلب ، ایرانی همیشه استیلا

ممالک دیگر و جهانگیری و جهانگردی را وجه همت خود ساخته است .

( از پرتو همین روح ؛ کشور ایران ، زاد و بوم اینهمه پیغمبرها

و فیلسوفها و منشا اینهمه مذهبها و طریقتها و عقیده ها و فلسفه ها گردیده

یعنی اینهمه آتشیای مقدس از سینه این روح فروزان شده است .

از تحریک همین روح ، در مملکت ایران این همه عصیانها

انقلابها ، طغیانها ، قیامها و تجددها زائیده است .  
( در زیر نفوذ همین روح ، ایرانی بیشتر از مادیات به روحانیات  
والهیات پرداخته ، بمسائل مادی و علوم اقتصادی و طبیعی کمتر اهمیت  
داده است . )

( در اثر تعلیمات اینروح ، ادبیات ایرانی پر از قصاید و مدایح  
بامبالغه و رنگین و برباز تشبیهات خارق عادت و کنایات و استعارات  
و اصطلاحات و مبالغان افسانه وار و افکار و امثال و حکمیات فیلسوفانه  
و عارفانه گردیده است . )

( در سایه الهام ابن روح ، این همه بناهای نظر ربا و آثار مهم  
حجاری و کتیبه های با عظمت و نقاشیهای با روح و صنایع دستی  
حیرت نمون در سینۀ خاك بیادگار مانده است )  
| از تلقینات همین روحست که ایرانی بسابقه غرور ملی ، اسکندر  
ماکدونی را از نژاد دارا شمرده نسب ائمه خود را از نسل شهربانو  
بیزدجرد رسانده و اغلب پادشاهان را بدعوی انتساب بخاندان  
ساسانی وا داشته است . )

( از برکت و قوت همین روحست که ملت ایران پس از قبول  
دین اسلام و گذراندن چند قرن در اسارت معنوی ، چنان رونق و بسطی  
بدیانت اسلامی داده و آنرا چنان به اخلاق و روح و شعایر خود موافق  
ساخته که يك اسلام مترقی و متعالی و ایرانی بوجود آورده است )  
( گوئی روح ایرانی يك اشتهای خارق العاده داشته و هر غذای  
معنوی که پیدا کرده ، او را سیر نساخته که هر آن در پی یکغذای  
کافیتر و مقوی تر میگشته و خود نیز غذاهای دیگر و قوای دیگر آفریده  
است . چنانکه از تأثیر همین خاصه ، آنچه را ملت ایران از فنون و

علوم از ملنهای دیگر اقتباس کرده، آنقدر آنها را توسعه و تکمیل نموده و رنگ و شکل آنها را تغییر داده که امروز آنها محصول قوای خود او شناخته میشود. چنانکه در فلسفه از یونان و هند، در فن نجوم از بابل و آشور، در معماری و حجاری از یونان و روم، در خط و ادبیات از عرب و در نقاشی از چین اقتباسهایی کرده ولی آنها را آنقدر تحلیل و تزئین و تسهیل و تکمیل نموده که یک فلسفه مخصوص ایرانی، یک طرز معماری ایرانی، یک خط و ادبیات مخصوص ایرانی و یک نقاشی ایرانی که دارای روح ایرانیست هستند بوجود آورده است.

پس از پی بردن به خصایص روح ایرانی، تجلیات او را در ادوار تاریخی از نظر بگذرانیم.

## تجلی روح ایرانی پیش از استیلای عرب

ایرانیان قدیم بشهادت مورخین یونان و روم و عرب مانند شاخه‌های دیگر نژاد آریا یک ملت تیز هوش و صاحب ذکاوت و علو فکر و حس تشبث بودند. این خصایص روحی در تاریخ قدیم ایران در قلمرو سیاست و دین و اخلاق و مسائل اقتصادی خود نمائی کرده است چنانکه بطور اختصار بدان اشاره میکنیم:

۱ - در قلمرو سیاست: با اینکه ایرانیان قدیم بسیاری از مملکتهای همسایه را استیلا و امپراطورها را با جگدار خود کرده بودند غالباً بطور ملاحظت و محبت و انسانیت با آنان رفتار میکردند. بنانکه مورخین نوشته‌اند که کورش (سیروس) پس از فتح کردن بابل، بملت یهود که پادشاهان بابل آنها را از فلسطین اسیر آورده در آنجا نگاهداشته بودند آزادی بخشید و آنها را بوطن خودشان

برگردانید و اجازه داد که معبد های خود را از نو بسازند و حتی بعضی اشیاء مقدس زرین و سیمین را که از پرستشگاه های آنها غصب کرده به معبد بال در بابل آورده بودند بخود آنها رد کرد .

پادشاهان ابران در اداره کردن ممالک و اهالی بک مهارت و لیاقت فوق العاده داشتند چنانچه داریوش در میان خاندان هخامنشی و نوشیروان در سلسله ساسانی بسیار تشکیلات و تأسیسات تازه در امور لشگری و کشوری ایجاد و برقرار نموده اند .

داریوش پس از اینکه رأی خود را بسرداران ایرانی که در خصوص اساس سلطنت مشورت کرده و بعضی جمهوریت و برخی حکومت اشرافی را پیشنهاد میکردند ، بقبولانید برای استقرار سلطنت خود هشت بار با ارباب عصیان بچنگ در آمد و در اصلاح امور کشوری و لشگری تدابیر عملی و ذکاوت بزرگ نشان داد و با اینکه اقوام مختلف در ممالک ایران سکونت داشتند همه آنها را در زیر یک بیرق گرد آورده بکدل و یکجهت ساخت ،

در هر ایالت یک حاکم و یک دفتر دار برای امور کشوری و یک سردار برای کار های لشگری معین نمود و گاهی هم چند مفتش که آنها را چشم شاه و گوش شاه می نامیدند برای تفتیش می فرستاد تا هر چه از رفتار حکام و نظامیان بشنوند و به بینند ، شاهنشاه را از آن آگاه سازند .

داریوش بمسئله نظام و مالیه اهمیت کافی میداد و مقدار مالیات را که در عهد او بخزانه دولت می رسید به ۱۶۶ میلیون فرانک امروزی تخمین کرده اند تنها ایالت فارس که مرکز شاهنشاهی بود از دادن مالیات نقدی معاف بوده مقداری معین جنس میپرداخت .

• • داریوش اولین پادشاه ایران بود که سکه زر بنام خود زد و

آنها داریک مینامیدند و وزن آن ۱۳ گندم بود و از جهت درستی عیار و صافی زر، رایجترین مسکوکات آن عهد شمرده میشد.

بزرگترین خدمت داریوش در اصلاح مملکت ساختن راهها بود که برای قشون کشی و مربوط ساختن ایالتها بمرکز و جلوگیری از عصیانها، بیش از اندازه اهمیت داشت. از این جاده های شاهی مهمترینش راهی بود که از شهر سارد تا شهر شوش پایتخت قدیم ایران ساخته شد. شهر سارد پایتخت مملکت لیدی بود که در سال ۵۴۷ پیش از میلاد از طرف کوروش فتح و جزو ممالک ایران شده بود. و هنوز در جای آن، قصبه کوچکی بهمین نام در ولایت آیدین در آناطولی ( آسیای خرد) موجود است. این شهر از حیث آبادی و تجارتگاه بودن میان ایرانیان و یونانیان در آن عهد اهمیت بزرگ داشت و ساختن یک جاده شاهی میان آن و شوش، اهمیت آنرا نشان میدهد. این جاده ۱۵۰۰ میل طول داشت و برای بماده سه ماه راه بود.

از پرتو همین تشکیلات و طرز مملکت داری بود که داریوش، بزرگی مملکت ایران را از ۱۹ ایالت به سی ایالت رسانید -

در میان خاندان ساسانی نیز، نوشیروان عادل در بسط عدالت و در رعیت پروری و حفظ شرافت ایرانی و در گرامی داشتن حکما و دانشمندان و در آباد کردن مملکت خدمتهای شایان نموده چنانکه دانشمند جوان ایرانی بزرگمهر (بوزرجمهر) که کاتب هوش ورای بود، از پرتو فضیلت دوستی و دانش پروری نوشیروان به اوج ترقی رسید و در حکمت و ادب و در ذکاوت و فضل یکتا و بی همتا گردید.

آیین ملکداری و درایت و سیاست نوشیروان در حادثه طغیان پسر خود نوشزاد بخوبی دیده میشود و تفصیل آن اینست :

نوش زاد که مادرش نصرانی بود ، دین مادر را پسندیدی و از دین پدر دوری جسته دین مجوس را خوار شمردی . ابن معنی سبب خشم پدر گشته بحبس او فرمان داد . جندی بر این بگذشت و نوشیروان بسوی کشور روم رهسپار شده در شام بیمار گشت و آوازۀ مرک او در زبانها افتاد . خون ابن خبیر گوش زدنوش زاد گردید از زندان بیرون آمده ، زندانیان دیگر را نیز رهائی داده با گروهی دیگر که بسیاری از ایشان عیسوی بودند خروج نموده خواست در فارس و اهواز بنیان سلطنت نهد . کسری چون از کیفیت خبر دار گشت فرمانی به رام برزین که یکی از سران بزرگ سپاه بود فرستاد بدین مضمون که فرزند ما نوشزاد خبیر مرک ما شنیده و بیش از واریسی ، شمشیر کشیده زندانیان را از بند آزاد و خزینه‌ای را که برای دفع دشمنان نهاده بودیم غصب و بی‌اندیشه عاقبت با گروهی از نصاری ، بهوای سروری اسب در میدان تاخته اگر دوباره دم از اطاعت زند ، زندانیان را بجای خود فرستد و امرائیکه درین امر باو پیوسته‌اند از تیغ گذرانند و سایر پیروان خود را پریشان کند تا هر جا خواهند بر وندازوی عفو خواهیم کرد و اگر با این فرمان در نافرمانی اصرار نماید رام برزین باید در جنگ با او فرصت از دست ندهد چه کسیکه با نژاد خود به بد کردن گراید نظر بکردار او باید نه بر نژاد او ، لاکن اگر نوشزاد در جنگ گرفتار آید یکموی از سر او کم نکند و او را با پرستارانی که مواظب او بوده‌اند بهمان سرائیکه مجوس بوده باز دارد و همه‌ی ما یحتاج **لموا مهیا سازد و هیچیک از سپاه عبارتیکه خاطر او را بینازارد نکوید :**

دل ما برین راستی بر گو است

که آن ناخرد مند از پشت ماست (۱)

نوشیروان در ترتیب امور لشگری و کشوری و در تلافیف امرا و سرکردگان و سپاهیان بفرآخور حال هر يك هر گز فرو گذار نشدی چنانکه در "زینة التواریخ" نوشته شده که وقتی یکی از سرهنگان که برای ملاحظه سامان سپاه معین شده بود؛ نوشیروان، را چون سپاهیان دیگر احضار نمود و چون نوشیروان قاب کمان خود همراه نداشت گفت تا مکمل حاضر نشوی نام ترا در دفتر سپاهیان ثبت نمیکنم؛ نوشیروان را این معنی خوش آمد و بر وظیفه شناسی آن سرهنگ آفرین خواند.

ایرانیان همواره در شاه پرستی و فرمان بری بسلاطین خود انگشت نما و معروفند اطاعت سپاهیان ابران را در قشون کشی‌ها و جنگها اغلب مورخین ذکر کرده اند. روایت کنند که کزرسس (خسپارشا) در حین مراجعت از سفر یونان در ریختگاه (مصب) رودخانه استروما از لشکر خود جدا شده بیک کشتی فنیکی (فنیقیه) سوار گشته می‌خواست خود را هر چه زودتر بقطعه آسیا برساند در عرض راه کشتی دو چار طوفان شد و کشتیبان عرضه داشت که بار کشتی سنگین است باید تخفیف داده شود و گر نه راه نجات بسته است. کزرسس ارکان و ملترمین رکاب خود را جمع کرده گفت: «حالا موقع است که محبت خودتان را بپادشاه تان اثبات کنید زندگانی من حالا در دست شماست» ملترمین رکاب بمحض شنیدن همین حرف زانو بزمین زده بعد خودشان را بدریا انداختند و کشتی (۱) رجوع کنید بتاریخ سرجان ملکم ترجمه فارسی

سبک شده راه خود را پیش گرفت و کزرسس را بساحل آسیا برسانید. «  
 ایرانیان صاحب عزم و همت بلند بوده برای تحصیل مقاصد خود  
 از هیچ صدمه و سختی نمی ترسیدند و پا عقب نمیگذاشتند در سر عزم  
 خود همیشه پایدار بودند و این پایداری را نادرجه لجاج و عناد میرساندند  
 معروف است که خشایارشا (کزرسس) وقتی که بروی یونانیان  
 لشگر کشی میکرد امر کرده بود که در تنگهٔ اسلامبول (چناق قلعه و  
 یا قلعهٔ سلطانیه) یک پل بطول هزار و سیصد دزغ بوسیلهٔ کشتیهائی که  
 بهم بسته بودند بسازند مصریها و فنیکیها هارا مأمور ساختن این پل کرده  
 بود ولی طوفان شدیدی ظاهر شده مقداری از آن پل را خراب کرد. -  
 کزرسس از این مسئله زیاد بر آشفته فرمان داد تا امواج دریا را سیصد  
 تازیانه زدند و خطاب بدریا کرده گفت :

« ای آب دریا حکمدار تاجدار تو تورا تنبیه میکنم چونکه تو  
 بی سبب اورا تحقیر کردی ولی اگر تو بخواهی و بیاخواهی کزرسس  
 از روی تو خواهد گذشت ، بعد ازین هیچکس برای تو قربانی --  
 نخواهد داد چونکه تو یک آب دروغگو و بیفایده هستی » سپس فرمان  
 داد تا پل را از نو ساختند و از روی آن با اردوی خود گذشته عزم  
 و همت خود راحتی به امواج دریا نشان داد. »

۲ - در قلمرو دین و مذهب - دین ایرانیان قدیم که دین زرتشتی  
 بود یکی از ساده ترین و طبیعی ترین مذهبهاست . فلسفهٔ این دین  
 آنقدر روشن و ساده بوده است که بعقیده گروهی از علما و فلاسفه ،  
 روزی خواهد آمد که این دین از طرف همهٔ ملت های دنیا قبول خواهد شد  
 اساس این دین چنین است که خداوند ( آهورامزدا ) دو عنصر  
 آفریده که یکی عنصر نیکی و روشنائی است و یزدان نام دارد و --

دیگری عنصر بدی و تاریکی است که اهرمن نام دارد. در دنیا هر چه تندرست، نیک، خوب، زیبا و هر چه دارای شفا و شادی و روشنایی و امثال آنها هست همه آنها کار بزدان میباشد و بر عکس تمام زشتیها، بدیها، قحطیها، طوفانها، سیلها، ظلمها، مرگ، سرما، ناخوشیها، گرسنگی، ناپاکی، نادانی، دروغ و اخلاق زشت همه آفریده اهرمن است.

بزدان و اهرمن همیشه با هم در زد و خورد هستند و در انجام کار بزدان فیروز شده روی زمین را با نیکی و پاکی و روشنایی یر خواهد کرد چنانکه بعقیده ما شیعیان، امام دوازدهم مهدی صاحب الزمان ظهور کرده و همین کار را انجام خواهد داد بدین جهت است که درین دین بافتاب و آتش که بزرگترین منبع روشنایی هستند اهمیت زیاد داده شده است چنانکه در دین اسلام نیز آفتاب از مظهرات است ولی مردم نادان تصور کرده اند که این دین، پرستش آفتاب و آتش را امر کرده است و بدانجهت پیروان این دین را بغلط، آفتاب پرست و آتشپرست نامیده اند، بلکه آتش و آفتاب هر یک مظهر خدا و جلوه ای از تجلیات نور اهورامزدا میباشد و اینست که در آتشگده آتش را مقدس شمرده نمیگذارند خاموش گردد.

پس بنا بدین اساس، هر آفریده باید به آهورامزدا یاری کند تا او هر چه زودتر بر اهرمن ظفر یابد. یاری کردن به آهورامزدا از یکسو با گفتار نیک، با کردار نیک و با پندار نیک و از سوی دیگر با جنگیدن با اهرمن و پیروان او بعمل می آید.

ازینرو هر کس باید دشمن بدی، ظلم و دروغگوئی و دزدی باشد و بدفع کردن زشتی و کثافت و تاریکی و ناامنی و امثال آن بکوشد.

و گرنه ، او از پیروان اهرمن شمرده میشود و جنگیدن بر ضد او بر دوستداران آهورامزدا فرض میگردد . و هر کس بر خلاف این باشد ، او آفریده و ستوده آهورامزداست و او را گرامی و دوست باید داشت .

براستی ابن فلسفه دین زردشت آنقدر ساده و آنقدر عالی و حقیقی است که اگر تمام افراد بشر از آن پیروی میکردند ، زمین مارشک بهشت برین میشد .

علاوه برین اصول اساسی ، دین زردشت بسی حقایق فلسفی را نیز دارا بوده است که آدیان دیگر از آن اقتباس کرده و حقیقت آنها را فلسفه امروزی قبول نموده چنانکه بر حسب تعلیمات این دین ، روح یکقوه ابدی است و سه روز پس از مرگ از بدن جدا شده پیش محکمه آهورامزدا حاضر میشود قاضی این محکمه میثرا یعنی فرشته مهر است . پس از سنجیده شدن اعمال روح از روی پلّیکه چنواد مینامند و بسیار تنگ و باریک است میگذرد اگر این روح اعمال نیک درین جهان بجا آورده و به آهورامزدا و پیروان او یاری و به اهرمن و همگنان او دشمنی کرده باشد بزودی و آسانی از آن پل گذشته در پهلوی آهورامزدا جای میگیرد و یکزندگانی جاودانی می یابد ولی اگر از پیش محکمه آهورامزدا شرمنده و محکوم بیرون آید ، وقتیکه بخواهد از روی پل چنواد بگذرد پایش لرزیده بدوزخ میافتد و در آنجا دیوها او را احاطه میکنند .

ولی چنانکه گفتیم روز آخر آهورامزدا به اهرمن غالب آمده و جهانرا از نیکی پر خواهد کرد و این دوزخ را نابود ساخته همه طفریدگان از عنایت آهورامزدا شیرین کام و بهره مند خواهد شد

این عقیده شیعیان است که قائل به وجود شیطان و به روز قیامت و حساب و عقاب و میزان اعمال و بدل ضراط و بهشت و دوزخ میباشند مورخین یونان مینویسند که قوانین مذهبی ایرانیان قدیم بسیار ساده بود و بدانجهت پرستشگاههای بزرگ و با شکوه برپا نمیکردند و هرگز هیکل و مجسمه برای خدایان خود نمی ساختند و این کار را بسیار بد میدانستند و میگفتند که خدایان را نباید تشبیه به آفریدگان کرد و پمکر آنها را ساخت .

گر چه ایرانیان از آشوریان هیکل تراشی و غیره را یاد گرفتند و حتی آهورامزدا را در شکل مردیکه در میان يك دایره پرداز ایستاده میتراشیدند ولی ابن هیکل فقط مانند يك علامت و یا يك شکل هیروغلیفی بود که آهورامزدا را میفهمانید و گر نه هیچ کرامت و شرافت بدان هیکل اسناد نمیکردند و آنرا نمیپرستیدند . و حتی در مملکتها ئیگه فتح مینمودند ، غالباً اینگونه مجسمه ها و پیکرها و مخصوصاً پرستشگاهها ئیرا که خدایانرا در آنجا حبس کرده بودند خراب میکردند و مردم را از ساختن آنها مانع میشدند . این کار آنان خیلی شباهت بشکستن بتها از طرف علی بن ابیطالب<sup>رض</sup> در خانه کعبه داشته است .

ایرانیان قدیم رویهم رفته در اصول مذهبی ، حق آزادی دیگران را رعایت میکردند و با اینکه در دین خود پایدار و ثابت قدم بودند به استثنای احوال فوق العاده مللی را که بزیر اطاعت خود میآوردند مجبور بترك دین خود نمیکردند و اغلب پادشاهان ایران خدایان

ملل دیگر را محترم میدانستند و قربانیها میدادند و حتی طلب یاری از آنها میکردند (۱).

خلاصه آنکه دین زردشت دین پاک و روشنی و روشنایی بوده و مردم را بداشتن اخلاق پاک و روشن و بجنگیدن بر ضد اخلاق زشت امر میکرد. بدین ملاحظات است که دانشمند فرانسوی گوستا و لوبون میگوید: « باید اقرار کرد که در میانی دینهای قدیم هیچکدام بقدر دین زرتشت، روحانی تر، اخلاقی تر و پاک شده از مراسم و آداب وحشیانه و اوهام نبوده است ولی بدبختانه در اواخر پادشاهی ساسانیان از اصل خود بسیار دور افتاده بود ».

۱- ۳- در قلمرو اقتصادی و اخلاقی: ایرانیان يك ملت تجارت دوست و خون گرم و مایل بسیاحت بودند، مصاحبت و مخالفت با ملل دیگر را زیاد دوست داشتند تقریباً با اکثر ملل دور دست از راه های دور و دراز روابط تجارتي را باز کرده و کاروان ها ترتیب داده بودند از ممالک چین ابریشم خام آورده و پارچه های نفیس درست کرده به رومیان و اهالی ییزانس و یونان و سایر قطعات می فروختند و قرنهای متمادی این تجارت را بخودشان منحصر کرده و اقدامات عدیده امپراطور های روم را برای جلب ابریشم خام از چین بی ثمر گذاشته بودند حتی امپراطورهای روم مجبور شده بودند يك معاهده در این باب با ایران به بندند (۲).

ایرانیان قدیم زراعت را بدرجه برستش اهمیت میدادند و خانواده های بزرگ را گرامی و محترم میداشتند و پادشاهان ایران

(۱) هرودت

(۲) تاریخ ابریشم در دو جلد تألیف پاریزه p. Pariset Histoire de la soie

برای خانواده های کثیر الاولاد، بخششها و سالیانه‌ها میدادند. دین زردشت نیز آنانرا به نظافت و زراعت و بیروردن حیوانات اهلی امر میکرد و میگفت کسیکه با زراعت مشغول شود دست او مقدس است دستیکه خاک را شیار کند مثل اینست که هزار قربانی کرده. اهرمن وقتیکه يك مزرعه سبز می بیند گریه میکند و بخانه ایکه در آنجا گندم زیاد باشد نمی تواند داخل شود.

در نظر زردشت بهترین شغلها زراعت بود زیرا با شخم کردن و حاصلخیز ساختن يك زمین خالی، ضربتی به اهرمن زده میشود. زردشت از آهورامزدا میپرسد: پاکترین نقطه قانون مزدیسنی (خدا پرستی) کدام است آهورامزدا جواب میدهد: « افشاندن تخمهای قوی است در خاک. هر کس تخمی افشاند و آنرا با پاکي بجا بیاورد تمام احکام مزدیسنی را بجا آورده است. هر کس این کار را کند مانند اینست که صد آفریده را جان داده و هزار محصول بعمل آورده و یا هزار دعا خوانده است ».

ایرانیان دارای ذکاوت و هوش فوق العاده بودند چنانکه مورخین عرب نقل میکنند که پس از فتح ایران در میان اسرا هر مزان نامی از نجبا و مرز بانان دلیر ایران بود که در جنگ نهاوند اسیر شده پیش عمر آوردند او امر بقتل وی داد. هر مزان گفت که بسیار تشنه ام زیرا سه روز است آب نخورده ام اجازه میطلبم که جرعه آبی بخورم عمر قبول کرد و امر نمود يك جام پراز آب برای هر مزان آوردند. هر مزان پیش از خوردن آب گفت که میترسم این آبرا نخورده مرا بکشند آیا قول میدهی که تا این را نخورده ام مرانکشند.

عمر گفت قول میدهم که تو را پیش از خوردن این آب نکشم آنوقت هر زمان جام آب را بزمین زد و شکست . عمر بر آشفت و گفت که به یقین تو را میکشم حضرت علی و عثمان و سایر صحابه گفتند یا امیرالمؤمنین بر خلاف قول خود نباید عمل بکنی تو قول دادی که تا آن آب را نخورد او را نکشی عمر قبول کرد و هر زمان بدین طریق از پرتو هوش و ذکاوت ایرانی خود از کشته شدن رهائی یافت و نیز مذکور است و قتیکه هر زمان را پیش عمر آوردند عمر تکلیف کرد که قبول اسلام بکند نکرد و عمر فرمان بکشتن داد ولی بعد از آنکه عمر سو کند یاد کرد که تا آن آب را نخورد او را نکشد و او آن آب را ریخت و عمر از قتلش گذشت اسلام را قبول کرد گفتندش که چرا در اول امر قبول نکردی در جواب گفت که اگر در اول قبول میکردم گمان میکردند که از ترس کشته شدن قبول دین کرده‌ام و حالا که یقین سلامت کردم بطور اختیار قبول مینمایم .

این قضیه را یکی از شعرای آلمان پلاتن نام در قرن گذشته برشته نظم در آورده است و یکی از شعرای ملیت پرور ایران آقای پور داود بقرار ذیل برشته نظم کشیده .

### هر زمان و عمر

چو شدواژگون تخت ساسانیان	مداین بیغما شد از تازیان
سپاه عمر تا بجیحون رسید	بخون خفته شهزادگان را بدید
یل نامور هر زمان دلیر	کشیده به زنجیر برسان شیر
بردندش سوی مدینه دوان	بنزد عمر رهبر تازیان
گه کردش آن تازی کینه جوی	پس آنکه گشود آن لب گفتگوی
آنکس به اسلام جنک آورد	سرش را خدا زیر سنک آورد

پیاسخ بدو گفت آن نامدار  
 چه سازم دودستم ببنداندرست  
 مرا خواهشی از تو هست ای عمر  
 سه روز و سه شب چون بیابان نورد  
 بفرمای تا جام آبم دهند  
 چو بستاند جام و شد اندر شگفت  
 در آن آب پنداشت زهر اندرون  
 پس آنگاه سوی عمر کرد روی  
 قسم یاد کن تا ننوشیده جام  
 عمر گفت تا تو ننوشیده آب  
 چو بشنید سو گندوی هر زمان  
 عربها از ابن کرده بشتافتند  
 عمر گفت هان زو بدارید تبع  
 بمانم بسو گند خود استوار  
 تعلیم و تربیت نیز در نزد ایرانیان قدیم بی اهمیت نبود. گرچه  
 فرزندان طبقه اعیان و اشراف مملکت بیشتر از دیگران مظهر تربیت  
 و تعلیم میشدند و مخصوصاً در کارهای لشکری و تربیت نظامی همت  
 میگماشتند، باز افراد ملت نیز یک تربیت درست و پاک خانوادگی  
 کسب مینمودند و در نظر آنان اخلاق بد، طمع، دروغگوئی، ظلم  
 و تعدی بحقوق دیگران و نمک ناشناسی بی اندازه زشت و ناسزا  
 بود و هر کس با یکی از این صفات معروف میشد او را بمجالس راه  
 نمیدادند و این یک نوع مجازات برای او بود.

در ایران قدیم گدا و در یوزه پیدا نمیشد و هر کس حرفه

نداشت بایستی بزراعت مشغول شود. مردمان بیکار را زیانکار و دشمن فراوانی (برکت) می‌شمردند و از شهرها بیرون می‌کردند.

هرودوت مینویسد که ایرانیان بپچه‌های خود پیش از هر چیز، اسب سواری، تیراندازی و راستگویی را یاد میدادند. پاک‌ی اخلاق، درستکاری و دوست داشتن کار، در دین زردشت بزرگترین فضیلتها شمرده میشد، ایرانیان، استقلال قومی و شعایر ملی خود را بسیار گرامی میداشتند. و کسانی را که آداب و شعار ملی را ترك می‌کردند و یا عبادات و مراسم ملل دیگر می‌گرویدند از خود نمیدانستند و بلکه خیانت کار می‌شمردند منقول است که خره خسرو که در زمان رسول ص از طرف نوشیروان، فرمانفرمای یمن بود عادات و رسوم عرب را قبول کرده و اشعار عرب را از حفظ می‌خوانده و خود را بطرز اعراب اداره می‌کرده است این عرب مآبی او یگانه سبب عزل او از طرف شاهنشاه ایران گردید (۱).

بدترین دشمنان ایران کسی بود که شعایر و آداب ملی آنرا تحقیر نماید و بر عزت نفس آنان برخوردحتی و قتیکه اسکندر مقدونی ایران را استیلا و فتح کرد ایرانیان که خود را عاجز از مدافعه و در جلو یک کار انجام یافته دیدند برای پنهان داشتن ننگ خود و پوشیدن صدمه‌هائی که بعزت و شرافت آنان وارد آمده بود افسانه‌ها درست کردند، روایت‌ها ساختند و اسکندر را از نسل داریوش شمرند چنانکه فردوسی نیز در شاهنامه او را فرزنددارا مینامد و از نژاد ایرانی می‌شمارد و میگوید که دارا پس از شکست دادن

فلیپ پدرا اسکندر دختر او را خواست و با خود به ایران آورد ولی پس از چند روز دختر را پس فرستاد. در خصوص پس فرستادن دختر و دادن اسم اسکندر به پسرى که از او زائیده چنین گوید:

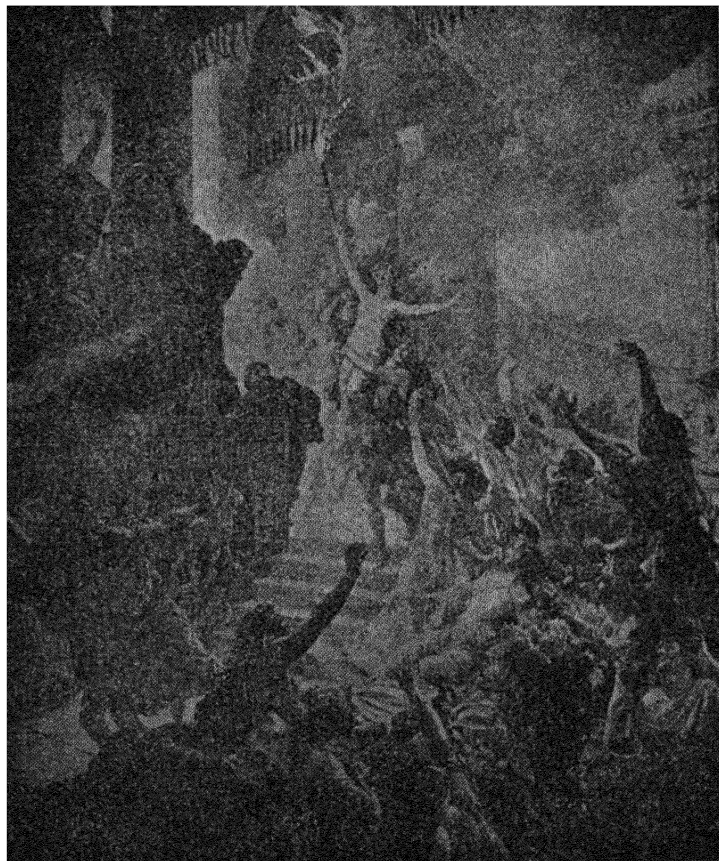
شبى خفته بد ماه با شهریار  
 پر از گوهر و بو و رنگ و نگار  
 همانا که بر زد یکی تیز دم  
 شهنشاہ از آن دم زدن شد دژم  
 بیچید در جامه سر زو بتافت  
 که از نگهتش بوی نا خوب یافت  
 پزشگان داننده را خواستند  
 به نزدیک ناهید بنشانند  
 یکی مرد بینا دل نیک رأی  
 پیژوهید تا دارو آمد بجای  
 گیاهی که سوزنده گام بود  
 بروم اندر اسکندرش نام بود  
 بمالید بر گام او بر پزشک  
 ببارید چندی ز مژگان سرشک  
 اگر چند مشکین شد آن خوبچهر  
 دژم بود داراب را جای مهر  
 دل پادشه سردگشت از عروس  
 فرستاد بازش بر فیلقوس ( ۱ )  
 چو نه ماه بگذشت از آن خوبچهر  
 یکی گودک آمد چو تابنده مهر  
 ز بالا و رنگ و ز بو یا برش  
 سکندر همی خواندی مادرش  
 که فرخ همی داشت آن نام را  
 که از ناخوشی یافت زو کام را  
 همی گفت قیصر بهر مهتری  
 که پیدا شد از نسل من قیصری  
 نیآورد کس نام داراب بر  
 سکندر پسر بود و قیصر پدر  
 همی ننگش آمد که گفتمی بکس  
 که دارا ز فرزند من کرد بس  
 با اینکه اسکندر پس از شکست دادن دارا و اسیر کردن  
 خانواده او کمال مهربانی و بزرگواری در حق آنان بجای آورد  
 چنانکه تصویر ذیل آنرا نشان میدهد: نقاش فرانسوی لو برون که

(۱) کلمه فیلقوس که در تمام شاهنامه ها با قاف مینویسند غلطست باید با فاء باشد چون که این کلمه معرب از کلمه یونانی فلیپوس یعنی فلیپ نام پدر اسکندر است و در بعضی از کتب: مثلاً در کتاب التنبیه والاشراف ص ۹۶ تصریح شده.



تصویر آمدن اسکندر  
بچردار یوش برای دیدن  
خانواده اسیر شده وی  
این تصویر بقلم نقاش  
فرانسوی، لوپرن کشیده  
شده است

در قرن ۱۷ میلادی میزیسته درین پرده که آنرا « خانواده و چادر داریوش » نامیده سرا پرده اسیر شده داریوش را نشان میدهد



تصویر آتش زدن قصر پرسپولیس معروف بتخت جمشید بدست اسکندر در حال مستی و شادمانی که معشوقه خود را بلند کرده و او آتش میزند . این تصویر اثر خامه نقاش فرانسوی روشه گروس که در سال ۱۸۵۹ تولد یافته است میباشد .

که اسکندر با یکی از سرداران خویش افستیون بدیدن سرا پرده آمده است و مادر داریوش سیزی غامبیس خود را بیای اسکندر

انداخته . و زنان و پردگیان گریه و زاری میکنند و اسکندر اظهار محبت کرده و دل‌داری می‌نماید . و با وجود اینکه بعدها پی به حسیات ملی ایرانیان برده بود و در نتیجهٔ پشیمانی بزرگ که از سوزاندن قصر تخت جمشید ( پرسپولیس ) در حال مستی برایش دست داده بود موافق میل و آرزوی ایرانیان رفتار میکرد و حتی لباس خود را لباس پادشاهان ایران قرار داده و تمام مراسم‌درباری و دبدبۀ سلطنتی ایران را بدون تغییر بجا می‌آورد و معمول میداشت باز استیلای او یک حادثه تاریخی است که هر ایرانی با حس را داغدار و سوگوار باید کند . بخصوص آتش‌زدن قصر داریوش بدست معشوقهٔ خود از فجایع فراموش نکردنی و عفو نشدنی است چنانکه نقاش فرانسوی روشه گروس آنرا در یک پرده تصویر کرده و درینجا چاپ می‌شود .

ایرانیان قدیم علم و معرفت را دوست داشتند و در صنعت و حرفت و مخصوصاً در صنایع ظریف ذوق و استعداد کامل نشان میدادند سلاطین ایران نیز ارباب فضل و دانش را گرامی و محترم میداشتند . آثاریکه از ایرانیان قدیم از قبیل سنک نبشته‌ها و ستونها عمارتها و دُخمه‌ها و قصرها و قلعه‌ها و هیكل‌ها و حجاریها پس از چندین هزار سال باقی مانده برای اثبات درجه لیاقت و استعداد آنان دلیل روشنیست و با اینکه تالیفات و اثرهای ایرانیان قدیم چندین مرتبه دچار تخریب و طعمهٔ لهیب گردیده باز آثار مختصری که باز مانده ثابت میکند که ایرانیان قدیم در فن موسیقی و ادبیات و نقاشی نیز صاحب ذوق سلیم بوده و ترقیهای فراوان کرده بودند .

• پادشاه ساسانی نوشیران عادل ( خسرو اول ) که حضرت رسول ص

در حق وی مبرماید که « من در زمان يك پادشاه عادل بدنیا آمدم » در عهد خود کتب فلسفه افلاطون و ارسطو را داده به پهلوی که زبان آندوره بود ترجمه کردند و همچنین چندین کتاب که از جمله آنها کلیله و دمنه است از هندی بترجمه رسانید و نیز آن پادشاه دانش پژوه در شهر چند شاپور يك دارالفنون بنا کرد که فلسفه و ادبیات نیز در آنجا تدریس میشد . اغلب مورخین یونان و عرب نقل میکنند که هفت نفر از فلاسفه روم که پیروان فلسفه اشرافی ( نه اوپلاتونیزم ) بودند و از دست ظالمهای امپراطور روم ژوستینین بدرگاه نوشیروان عادل پناهنده شده بودند ، تا جدار دل آگاه کمال حرمت و حمایت را در حق آنان ارزانی داشت . اسمای آن هفت نفر بدیتقرار است : دیوژن ، اولالیوس ، هرمیاس ، داماسکوس ، ایزیدور ، سیمپلیسیوس و پریکیسیان .

شکوه و دبدبه ساطنتی پادشاهان ایران نیز چیزی است که امثال آنها تاریخ جهان کمتر دیده است و تواریخ مقدس و تالیفات نویسندگان همه ملل بر عظمت و شوکت و جلالت پادشاهان قدیم ایران شهادت دارند و هنوز آثار عتیقه ایران پردههای رنگینی از مدنیت و ترقیات آن زمان برای ارباب علم و معرفت نشان میدهند چنانکه شاعر جوان ایرانی پور داود در این معنی گوید :

فرو فیروزی ماملت پیداست هنوز      کیش زرتشت ز آتشکده بر جاست هنوز  
تخت جمشید بلند اختر بر پاست هنوز      طاق کسری بلب دجله هویداست هنوز  
ماند آن ملک کز و ماند بجا نام و نشان

احوال روحی ایران و خصایص عمده ایرانیان در عهد قدیم بدین منوال بود که ذکر شد تا اینکه در قرن هفتم میلادی استیلای عرب

مانند يك برق ناگهانی بنیان استقلال این کشور معظم را متزلزل و آن درخت بارور کهن را سال را سرنگون ساخت.

### ۳ استیلای عرب بر ایران

وقتی که شمشیر اعراب، ایرانیان را مجبور بقبول اسلام کرد و بزدگرد سیم آخرین پادشاه ساسانی کشته گردید، امید ایرانیان از نگهداری آئین و سلطنت دیرین خود بکلی بریده شد. لهذا اکثریت مردم ایران پیرو دین نوگشته و آداب و رسوم دیرین زردشت را ترك نمودند. اما گروهی از پیروان دین کهن یعنی بهدینان، خواستند آئین نیاکان خود را از دست بدهند. آنان ترك دیار را بر ترك کیش و آئین پرتری داده مانند دهانبان و چادر نشینان امروزی که هر وقت صدای پای راهزنان و غارتگران بیرحم را میشنوند فوری دار و ندار خود را بدوشهای خوش بار کرده و بچه های شیر خواره خود را باغوش خود گرفته خانه و لانه های خود را ترك و رو به بیابان میگذارند و خود را بر سر کوهها میکشند، آن ایرانیان دین دار نیز در آن زمان دست زن و بچه خود را گرفته و آتش مقدس خود را که مظهر اهور مزدا یعنی یزدان پاك آنان بود با خود برداشته باکمال دلسوختگی و سوگواری خاك نیاگان خود را بدرود گفته راه هندوستان پیش گرفتند. از آنوقت این زمره وفاداران که پارسی نام گرفته اند آداب و شعایر ملی و دیرین خود را هرگز از دست نداده و در اجرای مراسم و آئین دین پیشینیان خویش چیزی فرو گذار نکرده اند با وجود این جدائی، همیشه ایران را وطن اصلی خود میدانند و آزادی و پایداری آنرا میخواهند و از اظهار محبت و وفاداری بر آن خودداری ندارند و هنوز چشم بر آنند که روزی بیاید تا مانند مرغهای دور افتاده

از آشیان بکشور باستانی و زاد و بوم کیانی و ساسانی برگردند . گروه دیگر از پارسیان که تغییر دین نداده و در وطن خودشان جایگیر ماندند ناچار هدف رفتارهای زشت ناشایست گردیده همه جا گرفتار حقارت و خواری و بلکه مجبور به نهفتن عقاید و آئین اجدادی خود گشتند . در اجرای آداب و مراسم دین خود آزادی نداشتند و بتلخی زندگانی و ستمکاری روزگارتن در دادند . میشله (۱) تاریخ نویس معروف فرانسوی حال آنان را نزدیک بدین مضمون شرح میدهد :

« وقتیکه هنگام شب فرامیرسد اعضای خانواده گرد هم می آمدند روزهای گذشته خود را با حسرت و سوگواری یادآوری میکردند دلها بجوش و خروش میآمد رازها و آرزوها از پس پرده بیرون آمده و خود نمائی میکرد گوئی روح قدیم ایران در جلو چشم آنان مانند پریهای خیالی نمودار میگشت و با آنها درد دل میکرد و بدانها قوت قلب می بخشید و تسلی میداد ! »

اما ایرانیانیکه بدین اسلام در آمدند در ظاهر از نعمت آزادی و برابری و برادری که میوه های شیرین اسلامیت بود برخوردار بودند ولی همینکه حرارت انقلاب سیاسی رو بخاموشی گذاشت و دوره خلفای چهارگانه منقضی شده خلافت بدست بنی امیه افتاد آنرا توأم با سلطنت کردند و بنای فرعونئی گذاشتند و همینکه کم کم پیشوایان قوم از خواب بیهوشی و بی ادراکی که هر ملت در نتیجه انقلاب سیاسی مدتی دچار آن میشود بیدار شدن آغازیدند آنوقت تأثیرات استیلا و فرمانروائی خارجی را درک نمودند و آنوقت

حقیقت بندگی و زیر دستی را دریافته و بمعنی آزادی پی بردند. در قرن نخستین هجری جنگهای داخلی، پریشانی احوال و تغییرات کلی اوضاع فرصت ادراك حقیقت و تفکر انجام کار را نداده بود اگر هم چند تن از صاحبان نظر های دور بین پیدا میشد فریاد خود را نمیتوانست بکسی بشنواند و بلکه دم نمیتوانست بکشد ولی همینکه عقل ها و هوش ها بحال طبیعی برگشت ارباب فکر و ادراك باندیشه افتادند. روح ایرانی مانند يك مرغ دام افتاده خود را اسیر دست صیاد بیرحم دید. دیگر یارای بلند پروازی در فضای بی انتهای آزادی را نداشت بعد از این در چیدن و خوردن دانه های جان بخش و دلچسب که همواره خود را بدان پرورش میداد آزاد نبود بلکه در يك تنگنای تیره و تاریك و در يك قفس بی روزنه و بی زاد اسیر افتاده بود.

بلی از يك طرف اعراییکه این مملکت های بزرگ و خزاین و ثروتهای هنگفت آنها را بتصرف در آوردند از علوم و فنون و صنایع گوناگون بی خبر بوده اهمیت و قیمت آنها را درك نمیکردند سهل است که بتحزب همه گونه آثار تمدن و صنعت و معرفت میکوشیدند. در واقع ویرانی ها و خسارتهائیکه اعراب بایران وارد آوردند هر صاحب ادراك و معرفت را داغدار میکند تلف شدن فرش معروف بهار کسری که از تالار قصر سفید نوشیروان در مداین بغارت بردند چیز است که همیشه صفحات تاریخ اسلام را لکه دار خواهد گذاشت این قالی یکی از نمونه های صنعت و نفاست بود که نظیر آنرا چشم روزگار ندیده است.

پروفسور کاراباسک (۱) آلمانی در رساله ای که در خصوص فرش بافی و نقش دوزی ایران نوشته مینوسد: که در سال ۱۶ هجری مطابق ۶۳۷ میلادی شهر مداین مقرر سلطنت ساسانیان بدست اعراب افتاد و آنها قصر معروف به قصر سفید را تصرف کردند که خرابه های آن تا امروز باقیست .

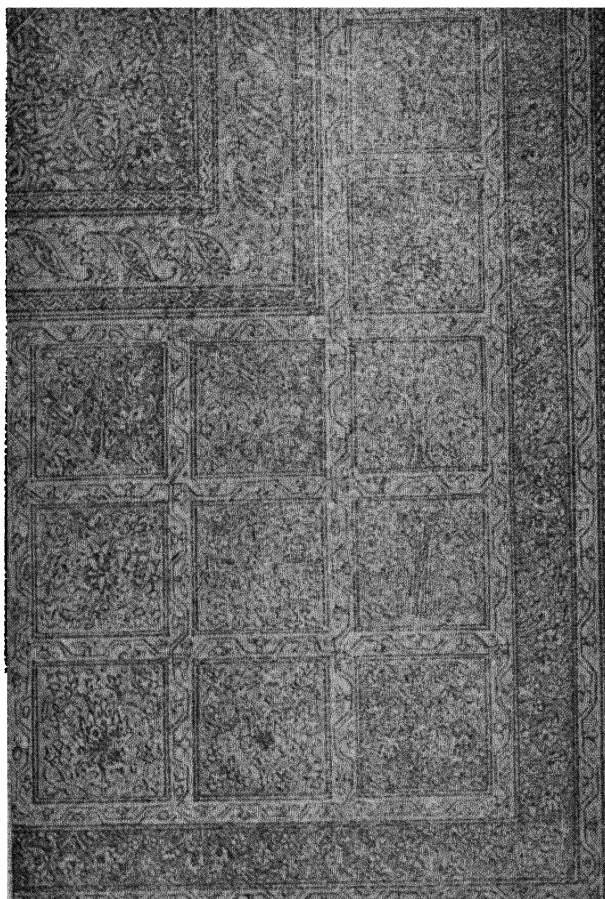
در میان خزاین بیحد و حساب پادشاهی که دست آوردند يك فرش فوق العاده و نفیس که شصت گز مربع عرض و طول داشت موجود بود این فرش را اصلا برای خسرو اول ( یعنی نوشیروان ۵۷۹ - ۵۳۱ ) بافته بودند و جانشینان او نیز تا یزدجرد سیم آن را در مواقع مخصوص استعمال میکردند .

وقتی که به باغها و بیرون شهر رفتن غیر ممکن بود جشن های پادشاهی را روی آن فرش ترتیب میدادند چونکه نقشه آن يك باغی را در فصل بهار نشان میداد . آن را اعراب بمناسبت اینکه بیشتر در فصل زمستان استعمال میشد بساط الشتاء و خود ایرانیان بهار خسرو مینامیدند پارچه آن خیلی مهم و پر قیمت و از ابریشم و طلا و نقره و جواهر يك پاره و خورد و ریز ساخته شده بود . زمین فرش ؟ باغی را نشان میداد که با حوض ها و جوی ها و درخت ها و گلپای قشنگ بهاری آراسته شده (۲) بود در حاشیه و کنارهای آن نقشهای گلپای رنگارنگ دلکش را در شکل سنگ های پر قیمت نشان داده و در زمین فرش رنگ خاک را بارنگ طلای زرد تقلید کرده و آبهای حوض را با

von Karabacek, Persische Nadelmalerei Susandschird (۲)

(۱) رجوع شود به ابن الاثیر - دمشقی - ابوالفدا - ابن الوردی

خط‌های مخصوص معین نموده و میان آنها را با سنگهائی که بسفیدی بلور بود پر کرده بودند این سنگه‌آب حوض‌ها را نشان میداد ته جوی‌ها را



نمونه فرش بهار کسری

این تصویر از روی فرشی که بتقلید فرش بهار کسری از ابریشم یافته شده و حالا در تصرف یکی از تجار و بن یولیوس اورندی نام میباشد ، بنا بخواش نگارنده از طرف اسناد محترم آقای حسین طاهرزاده مزین السلطان معلم فن تدهیب در مدرسه الخطاطین اسلامبول کشیده شده است .

نیز باسنگریزه هائیکه در بزرگی مروارید بودنشان داده بودند تنه ها و ساقه های درخت ها از طلا و نقره و برگ های گلها و درختها و سایر نباتات از ابریشم و میوه های آنها هم از سنگهای رنگارنگ ساخته شده بود قیمت فرش ۳ ملیون و ششصد هزار درهم - بیش از سه ملیون فرانک تخمین میشود .

راجع به بهار کسری و صورت تقسیم آن ، صاحب روضة الصفا نیز چنین مینویسد . « در فتوح سیف مذکور است که از جمله غنایم مداین بساطی زرینت در خزینه کسری یافتند که شصت گز مربع بزرگ بود و استادان ماهر بیواقیت و جواهر آنرا مرصع ساخته بودند و بحذاقت طبایع اشجار و ریاحین بر آن پرداخته چون در ایام زمستان هوس شراب و نشاط و ذوق انبساط بر خاطر کسری استیلا یافتی بر آن بساط نشستند و در نظر بیننده چنان نمودی که آن فرش با گلهای بیخار آراسته است و به اصناف از <sup>پونز</sup> هاز پیراسته سعد بی آنکه دست تصرفی بدان بساط دراز کند آنرا بمدینه فرستاد عمرؓ فرمود تا آن بساط را قطعه قطعه کرده بسویت بر مهاجر و انصار قسمت نمایند از آن جمله باندازه کف دستی بحصه امیرالمؤمنین علیؓ افتاد و آنرا به بیست هزار درهم یا دینار بفروخت . »

ابن الطقطقی در کتاب آداب السلطانیه ( ۱ ) میگوید که اعراب آنقدر غنائم گران بها از پلایتخت و شهر های ایران آورده بودند که در دست آنها عاجز مانده و عمرؓ نمیدانست آنها را چطور تقسیم بکند و مقرری مردمان را چگونه ترتیب بدهد تا اینکه یکی

از مرزبان های ایران که در مدینه بود اصل دفتر داری لشگری و کشوری را که در نزد ایرانیان معمول بود به عمر<sup>۲</sup> یا داد و از روی آنها دفاتری درست کردند و مانند ایرانیان آنها را دیوان نامیدند و هم چنین یکی از اعراب جوالی بر از کافور گیر آورده و آن را نمک خیال کرده به طعام ریختند و همینکه دیدند نمک نبوده تمام جوال را به یک پیراهن کهنه که بقیمت دو درهم می ارزید فروختند و باز یکی از اعراب یک دانه بزرگ یاقوت بدست آورده بهزار دینار فروخت و چون گفتند که چرا اینقدر ارزان فروختی گفت اگر می دانستم که بالاتر از هزار دینار هم قیمتی هست آن را مطالبه میکردم و باز میگویند بعضی از اعراب طلاهای سرخ را در دست گرفته در بازار صدا میزدند که کیست آن کسیکه این زر گرفته عوض آن سفید بدهد. بیچاره ها گمان میکردند که نقره بهتر از طلاست (۱) بدبختانه تخریبات اعراب منحصر بتاراج آثار صنعت و جواهر ذقیمت و آلات زینت و اندوخته های سلاطین با ثروت ایران نماند بلکه ملت ایران را از آثار علمی و ادبی و تمدن نیز لخت کردند عصبیت و شور مذهبی را بجائی بردند که هر چیزی را که یادی از روزگار پادشاهان این کشور میکرد و هر آنچه را که دین و آئین قدیم ایرانیان را نشان میداد از میان بر میداشتند و میسوزانند، میکشند و محو میکردند.

سرجام ملک (۲) در تاریخ ایران میگوید: «پروان پیغمبر عربی از پایداری و لجاجتی که ایرانیان در دفاع ملک و مذهب خویش

(۱) این تفصیل در روضة الصفا و سایر کتب مورخین نیز مذکور است

(۲) تاریخ ایران سرجام ملک بفراسی و آلمانی و زبانهای دیگر ترجمه

نمودند چنان در خشم بودند که چون دست یافتند هر چیز که اسباب تقویت ملت دانستند عرضهٔ تخریب و هلاک ساختند شهرها با خاک یکسان و آتشکده‌ها با آتش سوخته شد و مؤبدانی را که مأمور مواظبت امور و مباشرت خدمات معبدها و هیکلها بودند از تیغ گذرانند و کتب فضالی ملت اعم از آنکه در مطاق علوم نوشته بود با در تاریخ و مسائل مذهبی با کسانی که اینگونه کتابها در تصرف ایشان بود در معرض تلف در آمدند. اعراب متعصب بجز قرآن در آن ایام نه کتابی میدانست و نه میخواست که بداند مؤبدان را مجوس و ساحر میدانستند و کتب ایشان را کتب سحر مینامیدند. از حال کتب یونان و روم میتوان قیاس کرد که کتب مملکتی مثل ایران چقدر از آن طوفان باقی خواهد ماند.

بدینقرار خزاین کتب و اثرهای نفیس ایرانی طعمهٔ آتش بیدادگری و فدای جهالت و وحشیگری گردید. چنانکه معروف است خلیفه دوم عمر در جواب سؤالیکه عمر و بن عاص حاکم مصر در باب نگاه داشتن و سوزاندن کتابهای اسکندریه کرد گفته بود کنهائیکه موافق احکام قرآن است وجود قرآن ما را از آنها مستغنی میسازد و آنهائیکه مخالف قوانین قرآنی است وجود آنها مضر است و باید نابود شود (۱). اساساً در میان خود عربها اهل سواد بسیار کم بود و باسوادها محترم نبودند و بلکه نوشتن را ننگ میشمرند چنانکه مورخ عرب الواقدی مینویسد که در اوایل اسلام از تمام قبیله قریش فقط ۱۷ نفر نوشتن را بلد بود و آخرین شاعر بدوی عرب ذوالرمله باسواد

(۱) اگرچه همهٔ مورخین این مسئله را تصدیق نکرده اند ولی باز در بعضی اثرها تصدیق میشود کرد چنانکه در تاریخ الکماه ابن قفطی این مسئله بتفصیل مذکور است

بودن خود را پنهان میکرد و میگفت که اقتدار نوشتن در میان ما بی ادبی شمرده میشود. نفوذ اسلام و عقاید آن طوری در ذهنهای مردم ایران ریشه دوانید که خط قدیم خود را نیز ترك کرده خط عربی را یاد گرفتند و حتی تا چند قرن زبان عربی زبان رسمی حکومت گردید فاضل فرانسوی و شرقشناس محترم «کلمان هوار» معلم زبان فارسی در مدرسه السنه شرقی پاریس در کتاب تاریخ ادبیات عرب (۱) میگوید :

«اوستا که کتاب مذهبی ساسانیان و شکل جدید دین قدیم اهورامزدا (اورمزد یا هرمز نام خدای ایرانیان قدیم) بود از میان برخاسته و آثاری از آن جز در چند آتشگده که استیلا کنندگان ایران (اعراب) در گوشه و کنار آن باقی گذاشته بودند دیده نمی شد.

«زبان فارسی از رسمی بودن افتاده و تنها يك زبان مکالمه گردیده و از خصایص يك زبان اولی چیزی در آن باقی نمانده بود. ایرانیان فقط بزبان عربی می نوشتند. تأثیر زبان عربی طوری ثابت و محکم ماند که تا امروز زبان فارسی خود را از نفوذ آن نتوانسته است برهاند.» در واقع جای افسوس است که تقریباً دو ثلث کتابهایی که در ایران و از طرف ایرانیان برای يك ملت فارسی زبان نوشته شده بزبان عربیست و هنوز بسیاری از علما و مؤلفین، تألیفات خود را بزبان عربی مینویسند.

دولتشاه در تذکرة الشعراى (۲) خود میگوید :

(۱) تاریخ ادبیات عرب چاپ ۱۹۰۲ در يك جلد س ۶۳ C. Huart: *histoir de la litterature Aral e* 1902 p. 6۲

(۲) تذکرة الشعراى دولت تألیف امیر دولت شاه ابن علاء الدوله بختی شاه

ازى سمرقندی است که در سال ۷۹۲ هـ باتمام رسانده است و در لیدن از شهرهای هلند بچاپ رسیده است این حکایت درس ۳۰ چاپ لیدن مذکور است

« و نیز حکایت کنند که امیر عبدالله ابن طاهر که بروزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او به نهاد پرسید که این چه کتابیست گفت این قصه وامق و عذراست خوب حکایتی است که حکماً بنام شاه نوشیروان جمع کرده اند امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم بغير از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمیخواهیم ما را از این کتاب در کار نیست و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و ~~حکایت~~ که در قلم رو من هر جا که از تصانیف عجم و مغان باشد جمله را بسوزانند از اینجهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم را ندیده اند و اگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدون نکرده اند.»

تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی که والی عراق بود دفاتر جمع و خرج و مالیات ابران را خود ایرانیان مینوشتند و به اصول قدیم ایران و بزبان فارسی مینوشتند چونکه اعراب بدین قبیل فنون آشنا نبوده اند و یاد گرفتن آنها را برای خود حقارت و خواری می پنداشتند تا اینکه در زمان حجاج میان زادان فرخ که مأمور ثبت و ضبط محاسبات مالیة ایران بود با صالح بن عبدالرحمن که از اسرای سیستان و مولای بنی تمیم بود در باب نوشتن حسابها بزبان عربی مناقشه واقع شد و صالح که در زیر دست زادان کار می کرد اظهار نمود که او میتواند تمام حسابها را که بزبان فارسی نوشته اند بعربی نقل بکند. زادان فرخ از این مسئله متغیر شد اما پس از گذشته شدن فرخ زادان، حجاج وظیفه او را بعهده همان صالح محول کرده او را به نقل و ترجمه کردن دفاتر محاسبات بعربی مأمور کرد.

مردانشاه پسر زادان فرخ از این مسئله خیردار شده پیش صالح بن عبدالرحمن رفت و هر چه اصرار و خواهش کرد که آنکار رانکند مفید نیفتاد و بعد یکصد هزار درهم به وی وعده داد که از آن کار دست بکشد باز اثر نکرد آنوقت از فرط حمیت و دلسوزی گفت: «خدا نسل تو را قطع بکند چنانکه توریشه زبان فارسی را قطع کردی» (۱) صدمات اعراب فقط عبارت از این نبود از باده این همه ثروت و گنجینه‌های مفت که از ایران برده و راه خوش گذرانی پیش گرفته بودند مست و مغرور گشته خود را بالاتر و زبردست‌تر قرار دادند و باصل و نصب خود و تقدم خود در مسلمانی افتخار کردند و ایرانیان را مورد تحقیر و توهین نمودند. غیر از اعراب سایر ملتها بایستی یکی از قبیله‌های عرب منسوب کند و به عبارت دیگر موالی و بنده آن قبیله باشد تا بتواند حقوق خود را حفظ نماید. تکبر و خودفروشی و نخوت و غرور را بجائی رسانده بودند که نام پادشاهان نیک‌نام و با عدل و داد ایران را نیز بزشتی و حقارت بردند و ایرانیان را پائین‌تر و پست‌تر شمردند.

#### ۴. اثرات استیلای عرب در روح ایرانی

همینکه ایرانیان خود را در جلو این اوضاع طاقت فرسا و جگر سوز دیدند يك انقلاب عظیم و شدید از ته دلها و از ارواح آنها سر زد و آتش حیات ملی که مدتی در زیر خاکستر مانده بود بوزیدن تند باد این انقلاب از نو بدرخشید و جهان ایران را روشن ساخت. ازین تاریخ بعد صفحات ایران يك میدان جنگ و جدال برای

(۱) فتوح البلدان چاپ لیدن ص ۳۰۰ و کتاب «اعداد سیاق در محاسبات ایران» مژبان فرانسه تألیف نگارنده.

اعاده موجودیت سیاسی و آزادی معنوی می گردد .  
( ایرانی که همیشه پا بند استقلال سیاسی و شعائر ملی خود بوده است هرگز نمیتوانست به بیند که آداب و رسوم و شکوه و جلال پادشاهان دبرین اواز میان مرود) ایرانی که پیوسته سر بلند و محترم و بالا دست میزیسته طاقت دیدن و شنیدن آنگونه تحقیرات و بد سگالیها را از اعراب نادان نمیتوانست بیاورد بدان سبب می بینیم (در سر حفظ استقلال سیاسی و کسب آزادی معنوی و فکری خود جانفشانیها و خود کشیها میکنند).

طایر روح ایرانی در میان چهار دیوار قفس که عقاید و اوضاع جدید در آن گرفتارش کرده بود دست و پا میزد، بدر و دیوار آن قفس حمله می آورد تا بلکه خود را از آن زندان برهاند و دوباره در هوای صاف و روشن و در فضای بیکران آزادی پروبال خود را بگشاید و جهان مدنیت را از الحان لطیف و دلربای خود غرق حیرت و تحسین بسازد .

در نتیجه این حس استقلال طلبی و آزادی پرستی است که میبینیم انقلابها و عصیانها و طغیانها و خروج کردن ها و جنگها و مبارزتها همدیگر را در ایران تعاقب میکنند و خاك این قطعه بزرگ با خون چندین هزار مردمان از جان گذشته و فدائی و صافدل و با ایمان آغشته میگردد تا اینکه دولتی مستقل تشکیل میدهند و از طرف دیگر نیز روح ایرانی برای گسیختن زنجیرهای اسارت معنوی و سیله‌هایی بر می انگیزد، تجلیاتی اظهار می کند و خارقه‌هایی نشان میدهد که عقلها را در حیرت می اندازد تا سر انجام ، اسلامی را قبول میکند که با تمایلات ملی و شعائر تاریخی و تظاهرات فکری خود بیشتر و بهتر می سازد

## ۵. اساس تشیع در ایران

تجلیات ابن روح **جلویدان** را در راه اعاده استقلال سیاسی و آزادی فکری ایران از پیش نظر گذراندن بی فایده نخواهد بود. در قلمرو سیاست می بینیم که از ابتدای اسلام بخصوص از روزی که ابران بدست سعد بن وقاص از طرف خلیفه دویم فتح و استیلا گردید ایرانیان کینه و حس انتقام در دل خود می پروراندند و این حس کینه و انتقام در مواقع عدیده خود نمائی میکرد و از پرده بیرون می افتاد تا اینکه با تأسیس فرقه تشیع بکلی ظاهر گشت.

ارباب وقوف و اطلاع بخوبی ادراک و قبول میکنند که اساس ظهور تشیع علاوه بر مسائل اعتقادی و اختلافات نظری و نقلی، یک مسئله سیاسی نیز بود. ایرانیان استیلای مملکت خود را از طرف اعراب بادیه نشین و نهب و غارت خزاین این کشور باستان و قتل هزاران نفوس بیگناه را از طرف مشتی عربهای پا برهنه هرگز نمی توانستند قبول و عفو و یا فراموش کنند.

محبت مخصوص که از ابتدای اسلام، ایرانیان نسبت بخاندان آلرسول و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و اولاد او بهم رسانیدند غیر از اسباب معلوم یک علت سیاسی نیز داشت و گرنه همه قبایل عرب و پیشوایان اسلام برای ایرانیان یکی بود و با هیچ کدام خویشی و روابط مخصوص پیش از وقت نداشتند.

فرط محبت ایرانیان بحضرت علی و اولاد او از اینجا ناشی بود که اولاً حضرت امیر در رعایت جانب اسرای ایرانی و در نگهداری حرمت و عزت بزرگان و نجبای ایران کمال همراهی را میکرد و بر

حسب فضیلت و مکارم اخلاق در حق عموم بر طبق احکام شرع مبین رفتار میفرمود و فرقی میان عرب و عجم نمیگذاشت چنانکه معروف است پس از اینکه خلیفه دویم عمر بن خطابؓ بدست يك غلام ایرانی فیروز نام که اعراب اسم ابولؤلؤ برایش داده بودند کشته گردید عبیداللهؓ پسر عمر به محض اینکه شنید این ابولؤلؤ با هر زمان ایرانی که والی سابق خوزستان و از بزرگ زادگان و صاحب افسران ابران بود و پس از جنگ های خونین با اعراب اسیر شده و در مدینه مشرف به اسلام گشته و در آنجا اقامت میکرد، رفت و آمد داشته است بدون مشورت با خلیفه و صحابه بخانه هر زمان رفته و او را با یک نفر دیگر بکشت .

( این مسئله مایه انزجار و حیرت صحابه گردید و شکایت پیش خلیفه سیم عثمانؓ بردند . عثمان در آن باب مشورت کرد حضرت علی بن ابی طالبؓ فرمود که بر حسب حکم قرآن باید عبیدالله بن عمر را بقصاص هر زمان کشت زیرا که يك مسلم را بی سبب کشته است عثمان ترسید و از اجرای حکم قرآن امتناع کرد و سیاست را بر عدالت برتری داد . دیه قتل هر زمان را از مال خود داده عبیدالله بن عمر را آزاد گذاشت . این مسئله آتش غضب و کینه را در دل ایرانیان نسبت بعمرؓ و عثمانؓ شعله ور ساخت و محبت آنانرا در حق حضرت علیؓ امیر المؤمنین بیافزود . از آنروز ایرانیان که از پادشاه و سرپرست محروم مانده بودند بحضرت علیؓ بانظر حامی و پدر مهربان مینگریستند و اخلاص خود را در حق او و فرزندان او اظهار میکردند )

و نیز در بعضی از کتب معتبر وارد است که در باب اسرای عجم که از جنگ مداین آورده بودند صحبت شد که چه باید نمود . هر کس رایی میزد . حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند که من از

پیغمبر خدا شنیدم که میفرمودند «العجم الاحرار» یعنی عجمها آزاد مردانند. پس از آن فرمودند که سهم خودمرا از این اسرا آزاد نمودم و حضرت حسین<sup>ع</sup> و جمعی دیگر هم متابعت ایشان نموده سهمهای خود را آزاد نمودند تا به ابن وسیله امر منتهی به آزاد شدن تمام اسیرها گردید.

ثانیاً ایرانیان را عقیده این است که شهربانو دختر آخرین پادشاه ساسانی نزد گرد سیم در میان اسرای ابران پیش عمر بن خطاب<sup>ع</sup> آورده شد و عمر<sup>ع</sup> خواست اورائیز مانند اسرای دیگر در بازار بفروشند حضرت علی بن ابیطالب<sup>ع</sup> مانع آمده گفت که پادشاهزادگان و نجبارا سر عریان در بازارها کشیدن خلاف ادب است بالاخره در تقسیم اسرا شهربانو نصیب فرزند حضرت علی<sup>ع</sup> یعنی امام حسین<sup>ع</sup> گردید (۱).

از آنجهت خاندان حضرت علی<sup>ع</sup> در نظر ایرانیان هم از نژاد ساسانی نسب داشت و هم از حیث خوشی با رسول خدا<sup>ص</sup> صاحب شرافت و امتیاز مخصوص بود و بدین سبب تنها این خاندان می توانست بطور مشروح صاحب بخت و تاج کیانی بشود نیز نظر بهمین نکته است که علی بن زبن العابدین<sup>ع</sup> فرزند ارجمند امام حسین<sup>ع</sup> را که از شهربانو بود فخر العرب و العجم میگفتند چه از طرف پدر به بزرگترین عرب که پیغمبر اکرم بود میرسید و از طرف مادر به نجیب ترین سلاطین روی زمین یعنی پادشاهان عجم منتهی میگردد.

این عقیده که ابرانرا جز منسوبین خاندان ساسانی کسی دیگر نباید اداره بکند در نزد ایرانیان آنقدر رسوخ داشت که چنانکه خواهیم دید اغلب سلاطین و امرا که بعدها در ایران حکمرانی کردند می (۱) در کتب مورخین عرب نیز مسطور است که دختر یزدگرد اسیر و

به مدینه آورده شد

کوشیدند که خود را از نسل ساسانی بپندارند و هم چنین کسانی که میخواستند میل و خاطر ملت ایران را دست نیاورند همیشه او را وعده میدادند که یکمفر از خاندان ساسانی ظهور کرده سلطنت قدیم ایران را از نو برپا خواهد کرد. چنانکه در بعضی از کتب غیبت از جاماسب نامه نقل کرده اند که پس از اسلام سلطنت ایران به یکی از آل قباد منتهی میگردد و شیعیان اثنا عشری این یکمفر از آل قباد را امام غایب دوازدهم خود میدانند که از طرف شهر بانو از آل قباد است.

فاضل محترم و شرق شناس معروف پروفیسور براون انگلیسی در کتاب « تاریخ ادبی ایران » (۱) که از نفیسترین کتابهایی که درین موضوع نوشته شده پی به این نکته برده و میگوید :

« برای ایرانیان انتخاب يك جانشین روحانی پیغمبر یعنی خلیفه برای همه مسلمانان چنانکه در نظر اعراب آسان و طبیعی میآمد يك چیز غیر طبیعی و مایه عصیان بود. از ابتدای اسلام نسبت به خلیفه دویم یعنی عمر<sup>رضی</sup> که سلطنت ایران را بر باد کرد يك کین و خصومت در دلهای ایرانیان جایگیر شده بود. اگر چه این کینه در زیر پرده های مذهبی پوشیده می ماند اما بار قابل ملاحظه و اندیشه بود.

« از طرف دیگر حضرت حسین<sup>رضی</sup> که فرزند کوچک حضرت فاطمه<sup>رضی</sup> و حضرت علی بن ابی طالب<sup>رضی</sup> بود در نظر ایرانیان شوهر شهر بانو دختر یزدجرسیم آخرین پادشاه ساسانی شمرده میشد و از آن رو همه امام های شیعه نه فقط حق و شرافت سلاله پیغمبری را دارا بودند بلکه در همان وقت از نژاد خاندان ساسانی نیز نسبت بهم میرسانند و از آنجاست

که گینودر کتاب خود موسوم به «مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی» (۱) اشاره بدین مسئله میکند و میگوید: «این يك مسئله سیاسی بوده و هیچ جای انکار ندارد که در نظر ابرانیان غیر از خاندان حضرت علی ابن ابیطالب کسی نمیتواند بطور مشروع تاج و تخت ابران را تصاحب بکند زیرا فقط این خاندان از روی انتساب بشاهنشاهان ساسانی از طرف مادر خودشان بی بی شهربانو و از طرف دیگر به مناسبت انتساب به امام های حقیقی لایق این مقام هستند.

« این شهربانو که مادر نه امام میباشد هنوز در میان ابرانیان موقع مهمی دارد و کوهی را در يك فرسخی طهران بنام کوه بی بی شهربانو مینامند که بدانجا پای هیچ مرد (و حتی پای زن آبستن) نمی تواند رسید و فقط زبار تگاد زنان است و در ایام تعزیه نیز نام شهربانو در جزو اشخاص مهم نمایشهای مذهبی است. چنانکه بنام او مرثیه مخصوص ترتیب و نمایش میدهند و درین نمایش شهربانو کیفیت خوابیدن و سرگذشت خودش را چنین نقل میکنند:

زنسل یزدجرد شهریارم	زنوشیروان بود اصل و تبارم
در آن وقتی که بختم کاهران بود	بدان شهرری ام اندر مکان بود
شبى رفتم بسوی قصر بابم	بیامد حضرت زهرا بخوابم
بگفت ای شهربانو با صد آئین	ترا من بر حسین آرم بکابین
بگفتم من نشسته در مداین	حسین اندر مدینه هست ساکن
محال است اینسخن فرمود زهرا	حسن آید بسر داری در اینجا
تو میگردی اسیرای بی قرینه	برندت از مداین تا مدینه

بفرزندم حسین پیوند سازی  
 زنسلت نه امام آید بدوران  
 ولی چون شد مدینه منزل ما  
 یکی گفتا که ایندختر کنیز است  
 به مسجد مردوزن بر بام و محضر  
 کلامی گفت کز اودر خروشم  
 علی جدت چو بر آمد خروشان  
 نشاید بردن ای .....  
 پس از آن خواری ای نور دو عینم  
 ایرانیان در باطن اگر چه از استیلای عرب خشنود نبودند ولی  
 ظاهرا وسیله جلوگیری و کوتاه کردن دست عرب را از ممالک خود  
 نداشتند و بدین سبب همیشه در پی فرصت می‌گشتند و حسیات کینه  
 خود را در ته دلهای خویش نگاه داشته همواره آماده قیام و جوش  
 و خروش بودند و از هر فرصت که پیش می‌آمد به مقام استفاده بر می‌آمدند  
 چنانکه مسئله انتقال خلافت بخاندان امویہ در سایهٔ تدلیسهای معاویہ  
 و بعد از قتل حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بدست ابن ملجم  
 مرادی از یکطرف و وقوع حادثه جگر سوز کر بلا و شهادت حضرت حسینؑ  
 و یاران و فرزندان او و اسارت باقیماندهگان آن خاندان مطهر و مصائب  
 و بلاهای کوفه و شام نه تنها دل شیعیان و ایرانیان بلکه قلوب تمام  
 مسلمین را داغدار کرد و محبت مسلمانان بخصوص ایرانیان را بخاندان  
 آل رسول صلیک بر هزار افزوده و بهمان درجه کینه و عداوت آنان را  
 بر بنی امیه محکمتر و افزونتر گردانید تا در بر انداختن سلطنت آنان  
 همدست و همدستان شدند.

## ۶ کوشش ایرانیان در انقراض خلافت

### بنی امیه

بتحریر حس انتقام که افراد شیعه با آن پرورش یافته و تربیت شده بودند از یکطرف خروج و عصیانهایی مانند خروج عبدالله بن زبیر و مختار ثقفی بنام خونخواهی آل رسول بهم دستی ایرانیان بظهور میرسید و از طرف دیگر اعضای خاندان حضرت علی با یکترتیب محکم و پنهانی بر ضد بنی امیه کار میکردند. مخبرها و قاصدها با طرف می فرستادند نقیبها و داعیه‌بولایات گسیل میداشتند. اوامر و تعلیمات میدادند و دسته‌ها و خواهران جمع میکردند. این تشکیلات منظم از اثر حسن نیت و عزم متین و همت بلند پیشوایان و از نتیجه خلوص عقیدت و قوت ایمان و فداکاری افراد شیعه چنان اثرات خوب و ثمرات نیکو بخشید که عقلها در آن حیران است. میتوان گفت که امروز بزرگترین و قویترین فرقه‌های سیاسی فرنک با این وسیله‌ها و اسباب که فراهم دارند در پیش بردن مقاصد خود همانقدر میتوانند موفق بشوند که در آن زمان فرقه علویان و یاشیعه‌ها با نبودن اسباب در سایه حسن نیت و خلوص عقیدت کامیاب گشتند. باینکه خلفای بنی امیه اغلب داعیان و نقیبان و رسولان شیعه را پیدا کرده و بقتل میرساندند و یابزندان میانداختند باز آنها از تعقیب مقصد دست بر نمیداشتند و جاسوسان از مقاصد و عملیات آنان آگاهی کامل حاصل نمی توانستند بکنند اعمال و نیات آنها (بنی امیه که غیر عرب را در اداره امور راه نمیدادند و نژاد ایرانی را خوار و حقیر می‌شمردند آتش کینه را در سینه ایرانیان تیز میکردند) چنانکه اسماعیل بن یاسر که نسب از ایران داشت روزی

در نزد هشام اموی چند شعر در علو نسب خود بسرود. هشام امر کرد تا او را در آب انداختند. ابن وقایع بر غیظ ایرانیان می افزود تا اینکه تمام اسباب قیام و عصیان و قوای مسلح خود را حاضر کردند هر کز ابن قو<sup>و</sup>ا و تشکیلات خراسان بود. بالاخره به همت و عزم جهانگیر سردار نامدار ایرانی ابومسلم خراسانی این نیت پاک که سالها در بوتۀ اجمال و در ته دلهای صاف شیعیان و ایرانیان پنهان مانده و آماده ظهور بود از قوه بفعال آمد و دوره درخشانی برای ایران و روح ایرانی گشاده کرد.

پس از اینکه همه لوازم قیام حاضر شد در سال ۱۲۹ هجری از امام ابراهیم امام شیعیان که در آن زمان بنای اقدام بضد بنی امیه داشتند يك رایت ظل که عبارت از نیزه ای بود بطول چهارده گز که چند گز کرباس بر سر آن بسته بودند به ابومسلم رسید و امر یافت که به اظهار دعوت قیام نماید. آنگاه به اشاره ابومسلم داعیان و نقیبان در اطراف بلاد خراسان و خوارزم پراکنده شدند تا مردم را از فرمان امام آگاه سازند و مقرر چنان گردید که در اواخر رمضان سال مذکور خروج نزدیک شد ابومسلم ملازمان خود را فرمود تا جمعاً متلبس بلباسهای یکرنگ شوند ایشان جامه های سیاه پوشیده و دستارهای سیاه بر سر بسته پیش او آمدند هبیتی در دلش افتاده آن لباس را اختیار کرد و از آن روز آنرا سیاه پوش (مسوده) نامیدند. در شب ۲۵ رمضان که شب وعده بود ابومسلم و سلیمان بن کثیر و همه پیروان ایشان در قریه ای از قرای مرو در منزل سلیمان جامه های سیاه پوشیده و آتش بسیار افروختند و چون چشم شیعه که در آن نواحی توطن داشتند

با پرتو آن آتش که نشانه خروج بود روشن شد متوجه خدمت ابومسام گشتند و پس از عید فطر ابو مسلم با جمعی کثیر بطرف عراق حرکت کرد. در عرض راه هزارها فدائیان و شعیبان خالص که منتظر صدور امر امام شابعه و رسیدن فرصت بودند به او ملحق شدند. آخرین خلیفه اموی مروان حمار که همیشه در دمشق مشغول لهو و لعب و عشرت بود از بن واقعات غفلت میورزید و حتی به فریادهای استمداد والی خراسان نصر بن سيار و به اخبار نامه های مهیج و تهدید آمیز او گوش اعتنا نمیداد اینانکه نصر در آخرین نامه خود به مروان نوشته بود بزرگی کار ابومسام و قوت و قدرت روز افزون شیعیان را خبر میداد و بر غفلت دربار خلیفه و بدبختی و نکبت خاندان اموی بهترین اعلامی بود. نصر در آن نامه می گفت :

اری تحت الرماد و مبض نار	و یوشک ان یکون لها ضرام
فان لم یطهفا عقلاء قوم	یکون وقودها جثث وهام
فقلت من التعجب لیث شعری	ایقظ امیة ام نیام

یعنی می بینم در زیر خاکستر آتشی را که نزدیک است شعله بزند و اگر خردمندان قوم آنرا خاموش نکنند بسی تنها و سرها که طعمه آن خواهد گشت پس از روی تعجب میگویم ایکاش میدانستم که آیا بنی امیه بیدارند یا در خواب.

مروان حمار وقتی که نزدیک شدن خطر را احساس کرد ناچار به تهیه قشون پرداخت و صف آرائی کرد تا در نزدیکی رودخانه زاب علیا ما بین موصل و بغداد جنک بعمل آمد اردوی شیعیان آل عباس بدستیاری مرد آهنین پنجه ابو مسلم خراسانی غالب آمد. قشون مروان تار مار گشته و خود مروان نیز رو بگریز نهاد خاندان اموی منقرض شد ولی

با اینکه اصل ابن دعوت برای علویان بود و عباسیان خود از اتباع آنان شمرده میشدند، جریانهای سیاسی و بعضی وسایل آنها را پیش انداخت و رایت خلافت عباسیان بلند گردید.

## ۷ نتایج انقلاب سیاسی و استقرار

### خلافت عباسیان

اگر چه خلفای عباسی از اولاد حضرت علی بن ابیطالب که ابرانیان میخواستند نبودند ولی باز بهتر از بنی امیه بودند و چون بدستاری ابرانیان و پیامردی ابو مسلم خراسانی به مقام خلافت رسیدند سلطنت آنان یک سلطنت ایرانی شمرده میشود و اغلب مورخین فرنک و عرب حق دارند که ابن سلسله را خلفای ابرانی و یا خراسانی مینامند.

ابن مظفریت ایران در شکست دادن و منقرض ساختن بنی امیه در حقیقت یک انتقامی بود که پس از یک قرن ملت ایران از اعراب میکشید. در ظرف این یک قرن ابرانیان هیچوقت فارغ از پروردن حس انتقام نگشته و با کمال متانت و استقامت و قوت ایمان در پنهانی اسباب آنرا فراهم آورده بودند. در واقع ابرانیان آن زمان بقدر ملل زنده دل امروزی در کار و بیدار بودند.

فاضل معروف پروفیسور براون میگوید که کمترین اثرات این انقلاب و نشانیدن عباسیان بمسند خلافت ابن بود که ابرانیان از درجه بندگی و حقارت و تابعیت بمقام آزادی و آقایی رسیدند و در سایه شمشیر آنان خاندان عباسی بر سریر سلطنت نشست و ابوریحان بیرونی صاحب کتاب نفیس « آثار الباقیه ان القرون الخالیه » حق دارد که آن خاندان را یک سلطنت خراسانی و شرقی مینامد و میتوان گفت که در چنک

زاب علیا از شکست های قادیسیه و نهر وان انتقام کشیده شد و سقوط خاندان امویه تقریباً خاتمه بر تسلط حقیقی اعراب داد .

در واقع دوره خلفای عباسی دوره طلائی اسلام و زمان انتباه و رفاه روح ایرانی است . انتشار علوم و فنون و توسیع دایره معارف اسلامی از یکطرف و آسایش و عمران ممالک ایران و فراهم آمدن مقدمات برای استقلال آینده و آزادی حقیقی آن کشور از طرف دیگر در دوره ابن خلفا بعمل آمد . روح ایرانی از ابن تاریخ خود را به بلند پروازی در اوج معالی و معانی آمده و با نغمات دلکش در شاخسار علم و ادب عالم اسلام را مجذوب و شیفته خود میسازد . (تجلیات ابن روح را در سایه علوم و فنون در قسمت دوم ابن رساله از نظر خواهیم گذرانید .)

ولی این انقلاب هنوز برای اعاده استقلال سیاسی و حقیقی ایران کافی نبود : انقراض بنی امیه و استقرار عباسیان بمسند خلافت رفع عطش از تشنگان زلال آزادی ایران نمی نمود چنانکه امیدهای که ایرانیان بدان خاندان بسته بودند بطور دلخواه حاصل نشد .

اگر چه خلفای عباسی ایرانیان را محترم می شمردند و ایرانیان در دربار آنان نفوذ زیاد بهم رسانده بودند در اقطار ولایات حرمت و عزت میدیدند . کبر و نخوت اعراب کمتر شده و جرأت تحقیر یک ایرانی را نداشتند و اگر چه خلفا خود را قائم مقام پادشاهان ایران دانسته آداب و رسوم آنان را مجرا میداشتند . چنانکه شرق شناس و فاضل آلمانی فون کره مر در کتاب خود راجع بتاریخ تمدن اسلام ( ۱ ) میگوید :

A. von Kremer ; Kulturgeschichtliche (۱)  
Streifzüge auf dem Gebiete des Islams

« نفوذ ایرانیان در دربار خلفای عباسی زیاد جلو رفته در زمان هادی و هارون الرشید و مأمون بدرجه عالی رسیده بود. اغلب وزرای این خلفا ایرانی بودند مراسم و آداب و عادات ایرانی در بغداد رواج زیاد داشت قبای ایرانی لباس رسمی دربار خلفا و هم چنین کلاه بلند و گوشه دار و سیاه ایرانی کلاه رسمی شمرده میشد و جشنهای ملی ایران را از قبیل نوروز و مهرگان و رام در دربار معمول میداشتند »

در زمان خلیفه دویم عباسی منصور ( ۱۵۳ هـ ) لباس ساسانی را در دربار تقلید میکردند و لباسهای خود را با خطوط طلا تزیین مینمودند ولی این نوع لباس را پوشیدن مخصوص به اجازه خلیفه بود. سکه های المتوکل نشان میدهد که لباس او تماماً لباس یك ایرانی بوده است و نیز میگوید که در زمان خلافت ابو جعفر المنصور اعراب برای دخول دربار خلیفه بایستی منتظر اجازه بشوند در صورتیکه خراسانیان به آزادی داخل میشدند و اعراب راسته زامی کردند ( براون صفحه ۲۶۵ -- گلدزبره صفحه ۱۴۸ ).

فاضل اتریشی گلدزبره در کتاب خود (۱) مینویسد :

نه تنها در اداره حکومت خلفای عباسی ، خارجه ها یعنی ایرانیان و غیره در سرکار بودند بلکه آنها در سایر شعبات و حتی در امور مذهبی نیز پیش می افتادند . فون کره مر میگوید چنین بنظر می آید که این تتبعات علمی از قبیل قرائت و تفسیر و احادیث و شرایع در میان دو قرن نخستین اسلام عموماً در دست موالی یعنی غیر عرب بود در صورتیکه خود اعراب خود را غرق تحصیل ادبیات قدیم خود

کرده و همانرا بقلید و تکمیل می نمودند ولی باید بفرمائیم که درین زمینه نیز اغلب خارجیها، عربها را در سابقه میگذاستند زیرا آنها که از باب علم بودند این رشته علوم عرب یعنی تاریخ ادبیات و تاریخ قدیم عرب را خیلی وسعت دادند و به عرض تدقیق و تمفیذ گذاشتند.

در اینجا ذکر کردن نامهای این بیگانگان کد عام لغت و صرف و نحو عربی را تکمیل کردند بیفایده است و اگر هم ما قول «بول دولا گارد» را که می گوید در میان مسلمانان هجرت از کسانی که خدمت کوچکی در علوم و تتبعات عربی کرده است از جنس عرب نموده است بتمامه قبول نکنیم اقلاً ما توانیم بگوئیم که در خصوص تحصیلات زبان عرب و بخصوص در علم مذمب: عنصر عرب در درجه دوم میماند و این اساساً از خطاهای خود اعراب بود زیرا آنان باین قبیل تتبعات بانظر حقارت مینگر بستند و میگفتند که این گونه اشغالات برای کسانی که از نژاد شخصی مانند محمد بن عبدالله هستند لایق نیست بلکه کار کسانی است که با این تحقیقات و تعقلات باید بدنسب و اصل خود با شرف و رونق بدهند. جاحظ در کتاب خود بنام «المیان و التمیمین» مینوسد که یکی از اعراب میگفت که برای قریشها هر گز شایسته نیست که بجز تاریخ قدیم با تتبعات دیگر مشغول شوند بخصوص در هنگامیکه هر کس باید تیر خود را بکمان کرده و بروی دشمن حمله کند.

و نیز یکی از قریشها دید که بچه ای کتاب سیبویه را می خواند خود داری نتوانسته گفت: «وای بر تو ابن کار کار معلمان و مایه تکدی گدایان است» زیرا چنین معروف بود که هر کس صرف و نحو بلد بود و بعلم حساب آشنائی داشت برای بچه ها درس می داد و در مقابل شتت در هم میگرفت.

با وجود این احوال و این امتیازها و نفوذها که ایرانیان داشتند آنچه را که ایشان میخواستند بعمل نمی‌آمد. غذائی را که روح ابرانی میجست در آن فضا که باز يك فضای عربی شمرده میشد پیدا نمی‌کرد. در اوایل خلافت عباسیان، تشیع نفوذ زیاد داشت و خود خلفا، امیر المؤمنین علی را مقدم بر عمر و عثمان و ابوبکر می‌داشتند ولی خلیفه عباسی منصور دوانقی بجهت عدم اطاعت علویان و جمعی دیگر از بنی هاشم روزی گفت: ای بنی هاشم دماغ خودم و دماغ شما را بخاک مالیده شبخ تیم و عدی را مقدم مینمایم. از آن به بعد خلفای عباسی قائل بترتیب خلافت بر حسب عقیده اهل سنت شدند بدینقرار هنوز نفوذ عربیت باقی بود، هنوز زبان عربی زبان رسمی بود و هنوز هزاران نفوس آزادی خواه ابرانی با انواع تهمت‌ها بنام زندق و غیره بسر چوبهای دار مرفتند و هنوز علویان و شیعیان در اظهار عقاید و عادات خود آزادی کامل نداشتند سهل است که در زمان المتوکل مورد قتل و غارت و تحقیر و تهدید می‌شدند.

فاضل فرانسوی «کله‌مان هوار» می‌گوید (۱):

«جنگ زاب علیا بك انتقامی بود که ایران از اعراب فاتح کشید ولی این انتقام نا کافی بود زیرا اگر چه از زمان فتوحات اعراب بیش از يك قرن نگذشته بود ولی در ایران از آن استیلا کنندگان دو اثر و علامت ثابتی باقی مانده که یکی مذهب و دیگری هم نفوذ زبان عربیست.»

## انقلابهای جدید و اسباب قیام ایرانیان

### بر ضد عباسیان

چند اتفاق ناگوار در زمان عباسیان بخصوص در خلافت منصور و هارون الرشید و موکل بوقوع پیوست که از یک طرف ایرانیان را بغلیان و هبجان آورد و از طرف دیگر زمینه را برای انقراض خلافت بغداد حاضر کرد.

یکی از این اتفاقات قتل بیرحمانه سردار نامور ایرانی ابومسلم خراسانی بود از طرف ابوجعفر منصور خلیفه دویم عباسی. این نمک شناسی منصور تولید کدورت بزرگی در دل ایرانیان کرد و مایه انقلابهای متمادی در خراسان و سایر بلاد ابران گردید امیدواری ایرانیان و اعتقاد شیعیان به خاندان عباسی از آن روز سلب شد و باز یک ابر تاریکی فضای روح ایرانیان را فرا گرفت. عقیده بعضی از مؤرخین بر این است که چون ابومسلم در آخر کار ملتفت شد که رسیدن خلافت بدست عباسیان کار خطا و غلطی بوده است و مصمم شد که ورق را برگرداند، منصور فرصت نداده بقتلش رسانید و خلاصه آن بدینقرار است:

خلیفه ابوجعفر منصور عباسی، ابومسلم را بدربار خود طلبید و قبلا چند نفر از لشکریان را در پس پرده پنهان داشته امر کرده بود که هر وقت سه بار دست بر یکدیگر بزند بیرون آمده کار ابومسلم را تمام کنند. همینکه ابومسلم وارد شد منصور بنای خشم و غضب گذاشت و سه بار دست بهم زد و چند نفر با شمشیرهای آخته بیرون آمدند. ابومسلم سر بر پای منصور نهاد تا سه سد. منصوب دیگری بروی

زده و ابومسلم بر بهلو افتاد و آن چند نفر رسیده کار او را تمام کردند و در بساطی بیچیده در کونه خانه انداختند (۱۳۷ هجری).

سالهای متمادی انحصاری چند بنام کشیدن انتقام ابو مسلم قیام و خروج کرده پس از چندی بانداری و جنات و فدا کاری عاقبت مانند ستاره های موقتی افول کردند. از آن جمله بود فرقه راوندیه و خروج سنباد معروف به جوش در نمانور که چند سال احکام و نفوذ خلفای بغداد را در خراسان منزلزل ساخت.

بروفسور براون در تاریخ ادبی ایران مینویسد:

« قبل ابو مسلم به امر خلیفه عباسی منصور بزودی باک هبجان بزرگ تولید کرد چنانکه سنباد مجوس (۱) که دوست و طرفدار او بود هواخواهان زیاد بزودی دور خود جمع کرده ابتدا شهر قومیش (دامغان) وری را که ابو مسلم خزاین زیاد در این شهر آخری گذاشته بود تصرف نمود و آن خزاین را برداشت و اعلان کرد که خیال دارد بر حجاز حمله ببرد و کعبه را خراب بکند بزودی جم غفیری از مجوسهای طبرستان و شهرهای دیگر از مزدکها و رافضیها و از فرقه مشبهه (مجسمه) بدور او جمع شدند. سنباد بایشان گفت که ابو مسلم نمرده است بلکه وقتیکه المنصور او را بکشتن تهدید کرد او اسم اعظم خدا را خواند و هماندم بشکل یک کبوتر سفید درآمد و پرواز کرد (رجوع بکتب شهرستانی و الیعیقوبی بشود) و نیز در

(۱) راجع بشرح حال این شخص در کتابهای ذیل معلومات پیدا می توان

کرد :- الفخری - طبری جلد سیم صفحه ۱۱۹ - مروج الذهب مسعودی جلد ۶ - الیعقوبی جلد دوم ۴۴۱ - الیعقوبی کتاب البلدان ۳۰۳ - تاریخ طبرستان چاپ دارن ۴۷ - تاریخ سواحل خزر تألیف دارن ۴۴۲ - کتاب نامنامه ایرانی تألیف یوستی در زیر

روضه الصفا میگوید که سنباد بمردم میگفت که در فلان کتاب دادم که مدت دولت اهل اسلام چندین مدت بش نباشد و بعد از آن یکی از بنی ساسان ظهور میکند.

بالاخره جهیره ابن مراد عجلای با لشکری قوی به قتل او آمده قریب هفتاد هزار از اتباع او را بقتل رسانید و خودش پیش حاکم طبرستان که در زمان اقبال چندین بار در هم بش او فرستاده بود گریخت ولی حاکم خود و متعلقه اش را گرفت و کشت.

علت دوم اعتراض ایرانیان و شمعمان از بنی عباس ظلم و غدزی بود که در زمان هارون الرشید بر خانواده محترم برمکیان وارد شد تفصیلات ابن وقعه<sup>۱</sup> دایخراش در اغاب کتب مورخین عرب مذکور است و ابن قتیبه در کتاب خود (الامامة و السياسة) شرح بسیار وافی در این باب میدهد و در کتاب برمکیان تألیف لوسین بووا (۱) مدبر کتابخانه انجمن آسیائی پاریس اطلاعات مفید هست و صورت کتابهایی که راجع به برمکیان در السنة<sup>۲</sup> مختلفه نوشته شده درین کتاب مندرج است.

در هر حال کیفیت قتل جعفر بن بحسب برمکی و استیصال آن خانواده محترم و تضرع وزاری و علوهمت و نجابت مادر جعفر که بهارون الرشید شیر داده بود و صورت فقر و مسکنتی که پس از آن همه شهرت و عزت و عظمت دچار آن گردید خون ایرانی را بجوش می آورد. چه مرثیه هادر مصیبت آن خانواده نگفته اند و چه شعرها و قصیده ها که نسروده و چه کتابها که ننوشته اند!

این خانواده از نژاد ایرانی بود و از قراریکه مورخین می نویسند

(۱) برمکیان تألیف لوسین بووا و L. Bauvart: Les Barmecides, Paris 1912

پیش از اسلام در بلخ آتشکده‌ای بود بنام نوبهار وجد بزرگ بر مکیان در آنجا رئیس روحانی بود تا آنکه پس از فتح خراسان قیس ابن هیثم السلمی و عطا ابن صایب بلخ را فتح و نوبهار را خراب کردند و خانواده برمک قبول اسلام نمود. کرمانی میگوید که رئیس روحانی نوبهار در زمان خلافت عثمان که خراسان فتح شد پیش خلیفه آمد و به اسلام مشرف شده نام عبدالله گرفت و بدین جهت اهالی بلخ از تغییر دین او بر آشفته مقام او را به فرزندانش دادند.

صاحب تاریخ طبری میگوید «که جد بر مکیان وزیر شیرویه پادشاه ایران بوده است و در نزهة القلوب مذکور است که جد بر مکیان از نسل گودرز وزیر اردشیر بابکان بوده است و در سال ۹۶ هجری یکی از اولاد او وزیر بنی امیه شد و جعفر برمکی سکه طلا و نقره بضرر رسانید که بر حسب جودت و رواج وصحت عیار معروف به زر جعفری شد و پنج تن از اولاد او بوزارت رسیده‌اند».

در خصوص نسب و کیفیت تشرف آنان با اسلام روایت‌های مختلف هست ولی این مسئله مبرهن و ثابت است که ایرانی بودند و پس از قبول اسلام نیز محبت زیادی به ایران داشته و برای بلند کردن نام ایران صرف همت می نمودند. در حسن تدبیر و اصابت رأی و نیکی اخلاق و وفور احسان و در فضیلت و علم و معرفت از دیگران امتیاز داشتند و بحفظ آثار ایرانی همت می گماشتند چنانکه منقول است و قتیکه منصور بغداد را بنا می کرد مخارج آن زیاد آمد ابو ایوب الموریانی گفت بهتر است ایوان طاق کسری را خراب کرده مصالح آنرا در آنجا بکار ببرند منصور در این باب با خالد بن برمک مشورت کرد خالد گفت ای امیر المؤمنین این کار سزاوار نیست چونکه طاق

کسری آیت اسلام است هر وقت که مردم آنرا میبینند می فهمند این بنای معظم را جز امر آسمانی هیچ چیز خراب نمیکند و با وجود این آنجا نمازگاه حضرت علی بن ابی طالب<sup>علیه السلام</sup> هم بوده است و علاوه بر این مخارج هدم آن بیشتر از نفع آن خواهد شد پس منصور گفت ای خالد امتناع نکردی از این کار مگر از روی حمیت ابرائیت . آنوقت امر به تخریب آن کرد اما یکپارچه کوچکی از آن خراب کرده دیدند که مخارج خراب کردن آن زیاد تر از منافع آن آمد پس منصور از خرابی آن منصرف شده بخالد گفت حالا بر سر رأی تو آمدیم و از هدم ایوان کسری در گذشتم (۱)

جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلامی مینوسد که برمکیان خود مانند اهل خراسان شیعی بودند و از شیعیان طرفداری میکردند. جد آنان خالد پیش از عباسیان به ائمه علوی بیعت کرده بود و بعد که دیدند خلافت بدست عباسیان افتاد ، مصاحت را در سکوت و بیعت آنان دیدند ولی در خفا از همراهی با علویان خودداری نمیکردند در صورتیکه هارون الرشید بر ضد علویان بود و آنها را میکشت و تبعید میکرد و طوری ضدیت او فاش شده بود که شعرا هجوبه در در ضد علویان گفته در حضورش می خواندند .

از طرف دیگر امین پسر هارون نیز با برمکیان عداوت داشت چونکه اینها از ولیعهد کردن امین ، هارون را مانع شده بودند و همچنین از امرای عرب ، آل ربیع و آل مزید که برمکیان از کار انداخته بودند حسد می بردند و هارون را بر ضد برمکیان می انگیزتند .

تفصیل قتل برمکیان چنان يك واقعه دلخراشی است که هر دل

سنگین را می سوزاند چنانکه میرخوند صاحب روضة الصفا می نویسد که هارون باسر را فرستاد که شبانه سر جعفر برمکی را بیاورد او نیز آمده شرح حال را بجعفر گفت . جعفر باور نکرد یاسر اصرار نمود بالاخره گفت بروم از پشت در بگوش خود بشنوم . باسر قبول کرده آمدند و هارون گفت آیا سر او را آوردی، باسر گفت بلی در بیرون است . هارون گفت زود بیاور . . . آن وقت آمده بجعفر گفت دیدی . جعفر گفت آری کار را آماده باش آنگاه مندمل خود را از آستین بیرون آورده و باسر چشم او را بست و بعد از آن سرش را از تن جدا کرده پیش رشید برد :

خاندان برمک در سخاوت و بخشش ضرب المثل شده بود چنانکه یکی از شعرا در حق آن خاندان گفته که اگر هزار فرسخ هم از بغداد دور باشم باز نسیم جود و کرم آل برمک بمشامم خواهد رسید با وجود این غدر و ظلم هارون کار را بجائی رسانید که افراد ابن خاندان پاره ای نان محتاج ماندند . چنانکه در روضة الصفا از محمد بن عبدالرحمن هاشمی منقو است که روز عید قربان نزد مادر خود رفتم و در مجلس او سخنگوئی دادم جامه های کهنه در برداشت . مادرم گفت که به این زن معرفی داری گفتیم نه . گفت مادر جعفر بر من یحییای برمکی است . من شرط تعظیم بجا آورده با او در سخن آمدم پرسیدم که ای مادر از امور عجیبه چه دیدی . گفت ای پسر ، عیدی بر من گذشت که چهار صد مقنعه داشتم و در بن عید دو پوست گوسفند دارم که یکی بستر و یکی لحاف منست . محمد گفت فرمودم همان لحظه پانصد درهم پیش او آوردند و از غایت فرح نزدیک به آن شد که روح از بدنش مفارقت نماید .

ملت ایران هر قدر بوجود جنبین رجال بزرگ تاریخی خود افتخار بکنند سزاوار است و هر قدر به مصائب و بدبختیهای وارد شده بر آن خاندان نأسف بخورد باز بجاست این قمل رحل نجابت منس و عالی همت در ادوار تاریخی کم نبوده است اما بدخداه ابرامان هم هنوز بدان درجه قدردانی نرسیده اند که نام آن مردان نامی را بلند بکنند و بنام آنان بادگارها و نشانه‌ها بر باد آید .

از ابتدای استقرار سلطنت عباسیان در مدین ابرامان با آن فرقه مهم غیر از شعبه که تقریباً اغاب مائتهای غیر عرب در آن استراک داشتند نأسیس یافت فقط نظر ابن فرقه ابن بود که تمام فضایل و امتیازات را که اعراب بخود بسته و ملت‌های دیگر را حقیر مینمردند و مورد استهزا مینساختند از اعراب سلب بکنند و بدینجهت خودشان را شعوبی (شعوبیه) می‌نامیدند یعنی ملی و منسوب بیک ملت در صورتیکه اعراب را منسوب به قبایل میگفتند و ادعا می‌نمودند که عرب هنوز مقام یک ملت را کسب نکرده است و بدین مدعای خود از آیه شریفه با ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انشی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا . استشهاد میکردند و می‌گفتند مقصود از لفظ قبایل طوایف اعراب و از شعوبت؟ ملت‌های ایرانی و غیره است که درین آیه بر قبایل مقدم آمده است اکثر بت ابن فرقه را ابرانیان تشکیل میدادند و اگر چه تا یکدرجه موضوع و مبنای ابن فرقه بر پایه علمی و اخلاقی گذاشته شده بود اما در واقع خالی از اهمیت سیاسی نبود زیرا تشکیلات این فرقه یک تیشه بود که بنفوذ و تسلط و تحکم اعراب زده میشد و دماغ تکبر و غرور آنان را بخاک می‌مالید و تمام افتخارها و ادعاهای آنان را در شرافت و نجابت و فضیلت هیچ میکرد و رد و باطل مینمود

آنها میگفتند که از نقطه نظر اسلام هیچ امتیازی میان مسلمانان نیست و همه مساوی هستند و اگر پاره ملاحظیات را بمیان آوریم آنوقت دیده میشود که اعراب از چند حیث کمتر و پائین تر از ملل دیگر هستند.

درینباب پروفیسور براون میگوید:

در خصوص این فرقه و آثار عظیمه او چندان اسناد و آثار کافی در دست نیست<sup>۱</sup> با وجود این شرقشناس اتریشی گلدزیهر در کتاب خود موسوم به تتبعات اسلامی (۱) که در اغلب جاهای این رساله ذکر آن شده است هر چه توانسته تفصیلات راجع به این فرقه را جمع آوری کرده است.

مومی البهمی گوید که یکی از پیشوایان این فرقه و از مدافعن فضیلت عجم بر عرب اسحق ابن حسن الخرمی (۶ - ۸۱۵) از اهالی سغد بود که در یکی از اشعار عربی خود می گوید که ساسان پدر من و کسری بن هرمز و خاقان پسر عموهای من است ابو عثمان سعید بن حمید بن بختگان متوفی در ۵ - ۸۵۴ میلادی که در باره فضیلت عجم بر عرب کتابها نوشته از این جمله است و نیز ابو سعید رستمی در قرن پنجم هجری که بقول گلد زیهر فریاد ملی ابرانیان بر ضد اعراب در زمان او بد اوج رسیده بود و همچنین ابوریحان البرونی صاحب تألیفات نفیسه و از آن جمله کتاب آثار الباقیه عن القرون الخالیه شعوبی بودند این ابران یرستان (شعوبیان) در همه قسم از اقسام علوم و فنون تفوق عجم را بر عرب اثبات میکردند از حیث زبان

<sup>۱</sup> J. Goldziehr: Mohdmeddnische Studien (۱)

نیز فارسی و یونانی را بهتر از عربی می‌دانستند ابو عبیده معمر ابن  
المثنی که یکی از پیشوایان ابن ابران پرستان و یکی از لغوین (زبان  
شناسان) معروف بود همیشه میکوشید اثبات بکند که اعراب خیلی  
چیزها را از ایرانیان یاد گرفته اند .

حتی در آن چیزها که اعراب مایه افتخار و نشانه مخصوص  
ملی خود میدانستند بملتهای دیگر مَدیون بودند و ادبیات و امثال و معانی  
و بیان فارسی در زبان عرب نفوذ داشته و چه قدر حکایات و روایات  
آنان از منابع فارسی اخذ شده بوده است چنانکه اغلب مورخین عرب  
بدان شهادت کرده اند و از آن جمله ابن هشام در سیرت الرسول ( چاپ  
لیدن صفحه ۲۳۵ ) میگوید که جاذبه فوق العاده افسانه‌ها و حکایتهای  
فارسی اغلب اوقات مابه تکدر حضرت رسول صلعم میشد زیرا حضرت  
میدید و قتیکه نصر بن حارث العبدری وارد مجلس ( او ) شده و شروع  
بنقل کردن حکایات رستم و اسفندیار و داستان پادشاهان عجم میکرد  
اعراب از دور سر حضرت رسول بر میگشتند و مجلس حضرت بهم میخورد ،  
تالیفات و آثار این فرقه اثرات زیادی در بیداری حسیات ملی  
ایرانیان حاصل کرد و مثل اینست که آنان را از خواب بیدار نمود  
تا آنوقت بتاریخ قدیم و آثار عتیقه و هر گونه نمونه‌ها و نشانه‌های  
قدیم مدنیت قبل از اسلام اهمیت میدادند سهل است که آنها را اعلام  
بت پرستی و کفر پنداشته محو و خراب می‌کردند و ایرانی نژاد بودن  
را ننگ میداشتند اما تعلیمات و تالیفات این فرقه که بدبختانه چیز  
کمی از آنها باقی مانده این وضع را بکلی تغییر داد و بمنزله تازیانه

غیرتی شد در حیات مای و روح ایرانیان (۱).

و یکی از اتفاقاتی که بیشتر به جنمش ابرانیان و شیعیان خدمت کرد و جلب تمفر از خاندان عباسی نمود اقدامات متعصبانه خلفه عباسی المتوکل بود. خلفه مزبور نه فقط بهودیهها و نصارا را در شکنجه و آزار میداشت بلکه سبعمان را نیز اذیت میکرد و حتی دست بمقدسای سبعمان برده افتضاحات زیادی بار آورد که تاریخعباسیان را لکه دار ساخت چنانکه در روضة الصفا مذکور است خلیفه مزبور فرمود تا قبر حضرت امام حسین علیه السلام را با قبر شهدای کربلا خراب کردند و مازلی که در آن موضع بود با خاک نکسان ساختند و خلق را از زیارت قبر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و حضرت امام حسین مانع آمدند بلکه در موقع قبر امام حسین و باران و برادرانش زراعت نمودند و عاویان در ابام خلافت او بغابت ملول و مفلوک زندگانی میکردند بدین هم اکنفان کرده امر نمود که یکی از ندیمهایش بالشی روی شکمش بسته و در حضور خود و سایر ندهما رقص میکرد و تقلید حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را در میآورد و استهزایمینمود و حضاردست زده میگفتند (هذا لانزع البطن هذا امیر المؤمنین).

این اوضاع و اشتغال خلفای عباسی بله و لعب و لذایذ و صرف نظر کردن آنان از انتظام و ضبط امور کشوری ضعف و انقراض عباسیان را تهیه کرد تا لشکر مغول سرتاسر ایران را تاخته بدر و اوزه های بغداد رسید. از یکطرف خواجه نصیر الدین طوسی که خود از اهل تشیع بود و حرکات ناشایست خلفای عباسی را نمی توانست تحمل

(۱) خیلی مفید و مناسب میشود که از فضلا و ادبای ایران در باب این فرقه مقدس ندقیقات کرده و شرحی کافی بنویسند که در جزو انتشارات ایرانشهر چاپ کنیم.

کند و در دربار هلاکو خان اعتبار تام و نفوذ کامل داشته هلاکو بيمشورت و صلاح دید وی اقدام بکاری نمی کرد ، خواجه هلاکو خان را بتسخیر بغداد تشویق نمود و از طرف دیگر چون بسر مستعصم عباسی محله کرخ را در بغداد که محل شیعیان بود داد غارت کردند محمد بن علقمی که وزیر مستعصم و شیعی مذهب بود تحمل ابن مسئله را نیاورده با هلاکو خان مکاتبه نموده اورا بتسخیر بغداد دعوت کرد و پس از مقاومت کوچکی هلاکو خان در ۹ صفر سال ۶۵۶ وارد بغداد شد و بساط خلافت عباسیان بر چیده گشت .

## ۹ (روح ایرانی و استقلال سیاسی

عصیان ایران بر ضد اعراب و خود کشیهای ایرانیان که خاك ایران را از اوایل استیلای عرب با خونهای آتشین چندین هزار نفوس و چندین صد فدائیان و عشقبازان راه استقلال ایران رنگین کرد همه ازین راه بود که روح ایران میخواست خود را از زنجیر اسارت برهاند و آزادی و استقلال قدیمی خود را بدست بیاورد این بود که در هر گوشه مملکت و در هر فرصتی که بدست می افتاد روح این حسیات تجلی کرده و چندین صد فدائیان استقلال سیاسی از گوشه و کنار سر بلند میکرد و پروانه وار خودشانرا به آتش عشق آن استقلال میزدند و پر و بال خود را سوخته عشق خود را بدین وجه اعلان و اثبات میکردند . روح ایرانی چقدر جاذبه داشته است که این قدر و اینهمه جانبازان در سر عشق او از جان میگذشتند این شمع آریائی چه روشنائی داشته است که این همه پروانه ها را جذب کرده و با شعله خود آنها را سوخته و باز بی پروانه نمانده است . گویا روح

ایرانی مانند مرغدام افتاده برای خلاصی خود از محبس تاریک قفس و به امید گسیختن زنجیرهای اسارت، خود کشتی میکرد و دست و پامیزد. در این حمله‌ها و خودکشیها ناچار پره‌های لطیف و نازکش درهم می‌شکست و در زمین محبس ریخته می‌شد این پر و بالها عبارت از رجالی بودند مانند منصورها، ابن مقفعها، خرمدینها، افشینها و جز آنها که در سرچوبهای دار بغداد و در ته‌آبهای دجله و در جاهای دیگر ایران جان می‌دادند و عشق خود را با خون خود در صفحه تاریخ رقم میزدند.

روح ایرانی یقین کرده بود که بدون فداکاری و از جان گذری ازین گیر و دار رهائی نخواهد یافت. روح ایرانی بحقیقت این معنی بی برده بود که، عشق شیرست قوی پنجه و میگوید فاش - هر که از جان گذرد بگذرد از بیشه ما. عنقای بلند پرواز آن روح بخوبی میدانست که تا جان خود را نبازد به جانان خود نخواهد رسید اینست که هر چه بادا باد از انداختن خود به آتش عشق پرهیز نمی‌کرد و گوئی شاعر حقیقت پرور و سوخنگوی دل آگاه ایرانی عارف قزوینی ترجمان احساسات آن روح گشته و از زبان حال او گفته است:

باد بهاری وزید پرده گل بردید ناله مرغ اسیر تا به گلستان رسید  
تا بقیس اندرم ریخته بال و پرم باید از این سرگذشت شاید از این در برید

۱۰  
نتایج خلافت عباسیان و تأثیر آن

## در روح ایرانی

با اینکه عهد خلفای عباسی دوره طلایی و اوج ترقی مدنیت اسلام بود و روح ایرانی را نیز يك فرصت تجلی و نمایش فراهم آورد باز

بنابملاحظاتی که ذکر کردیم هنوز روح ایران خود را از قید اسارت آزاد نمی یافت . حسیات ملی ایرانیان نوازش لازم را درین دوره ندید و آنچه را که در خور پرورش او بود بدست نیاورد . روح ایرانی يك پرورشگاه دیگر می جست و طایر آن روح ، يك گلزار آزادتر و يك هوای صافتر و روشن تر میخواست .

تا اواخر خلافت مأمون الرشید که مادرش ایرانی و خودش در خراسان بزرگ و تربیت شده بود ، روح ایرانی در تجلی بود و ایرانیان مقام بلند و نفوذ بسیار در تمام کارهای کشوری و لشگری و در دربار خلفا داشتند و بدان مناسبت حس حسد و کینه اعراب را که دست آنان از امور کوتاه شده بود بخود جلب کرده بودند ولی پس از اینکه حرارت دین که شوری بر سر مردم افکنده بود کم کم رو بخاموشی گذاشت و دوره عظمت و شکوه خلفای اول سپری شد و خلفا رانیز اعتباری نماند . اکثر اینها صفت زنان بخود گرفته در سرای بغداد مشغول لهو و لعب و بسط بساط عیش و عشرت گشتند .

این غفلت خلفا از اداره امور مملکت ، امرا و حکمرانان کوچک را آنقدر نفوذ بخشیده و فرصت داد که کم کم هر يك قدم بدایره استقلال گذاشتند . در هر جا که عصیان سر میزد و یکی از امرا بخوابانیدن آن موفق میشد خلعت و شمشیر و عنوان و لقب از خلیفه میگرفت و حتی گاهی در خطبه ها نام او رانیز میخواندند و امیر الامرا و سلطان و ملك خطاب میکردند . اینها جز در کارهای بزرگ مربوط بدربار خلفا نبوده حتی آنانرا در دست خود بازیچه قرار میدادند . چنانکه از ابتدای قرن سیم هجری تا زمان انقراض خلافت عباسی از طرف هلاکو در سال ۶۵۶ هجری چندین سلسله از این امرا و سلاطین

و ملوک مانند طاهریان (۲۰۵-۲۵۶) و صفاریان (۲۵۳-۲۹۱) و سامانیان (۲۶۱-۳۰۹) و دیلمه آل زیار (۳۱۶-۴۳۴) و دیلمه آل بویه (۳۳۰-۴۴۷) و غزنویان (۳۸۹-۴۴۱) و سلجوقیان (۴۴۲-۵۷۱) و غیره در ممالک ایران با استقلال و تسلط حکمرانی کردند و باینکه بسیاری از آنان از نژاد غیر ایرانی و حتی از دست پروردگان و غلامان زر خرید خاها بودند باز در هر فرصتی بر ضد خلفای قیام و عصیان و آنانرا بقبول تقاضاها بلکه فرمانهای خود مجبور و حتی در در خلع و نصب آنان دخالت مینمودند چنانکه معزالدوله از آل بویه که وزیر مستکفی بود آنقدر نفوذ بهم رسانید که او را از خلافت عزل و مطیع بامر الله را بجای او نصب کرد.

همچنین وقتی که یعقوب لیث صفار بعزم تسخیر بغداد اردو کشید خلیفه به اندیشه افتاده برای پیش بینی کار، چند نفر رسول نزد وی فرستاد وقتی رسولان به اردو رسیدند که یعقوب بیمار بود و امر کرد تا شمشیر او را با قدری نان خشک و پیاز نزد او گذارند چون رسولان وارد شدند به ایشان گفت: به امیر خودتان بگوئید که اگر من زنده مانم این شمشیر میان ما حکم خواهد کرد، اگر فتح با من شد آنچه مقصود من است بجا خواهم آورد و اگر غلبه او را شد، یقین بدانند که نه او و نه روزگار با کسیکه با این نان خشک و پیاز زیست کند دست نخواهد یافت.

و مرداو بیج پسر زیار دیلمی که در سال ۳۲۲ بر خایفه الراضی بالله خروج کرده میخواست کشور ایران را از وجود عرب پاک ساخته خلافت عباسی را منقرض کند و خرابه های مداین را آباد کرده آنجا

را پایتخت و خود را جانشین پادشاهان ساسانی سازد (۱).  
و ملکشاه سلجوقی که سرتاسر ایران را استیلا و حکمرانی  
میکرد پس از مردن قایم بامر الله در تعیین خلیفه جدید صاحب رأی  
و حکم گردیده یکی از پسران خواجه نظام‌الملک را ببغداد فرستاد  
و مقتدی بالله را بتخت خلافت بنشانند و حتی نخستین پادشاه که لقب  
امیر المؤمنین گرفت و شرکت در شئون خلافت کرد او بود و بدتر  
از همه زجری است که غلامان اترک و عربها بسر معتز بالله در آوردند  
و خلاصه آن اینست که خلفای عباسی بسیاری از غلام های ترک  
را که امر او سلاطین هدایای خود را با دست آنها بدربار میفرستادند  
در سرای خود نگاه میداشتند و بعضی کارها و مناصب داده بمقام  
بلند رسانیده رتق و فتق بسیاری از امور کشوری و لشکری را به آنها  
سپرده و همچنین برای حفظ مقام خود گروهی اعراب از مصر آورده  
نگهبان و محافظ خاص خود قرار داده بودند و اینها را مغاربه (مغربیان)  
میگفتند، اینها در سال ۲۵۵ باغلامان اترک که عدد آنها از بیست  
هزار میگذشت همدست شده در باره مواجب عصیان و بیهانه کم  
بودن مقرری روزی خلیفه المعتز را گرفته دست و پایش را بسته چوب  
زیاد زدند و در جلو آفتاب نگاه داشته سه روز گرسنه گذاشتند و  
بعد بسر دابی انداختند تا بمرد.

این اوضاع از یکطرف امرا و سلاطین را بر زدن کوس استقلال  
تشویق می کرد و از طرف دیگر ایشان هم که بقوت بازو و شمشیر

(۲۷) برای تفصیل رجوع شود برساله قابوس و شمگیر تألیف آقای عباس  
آشتیانی که در جزو انتشارات ایران شهر چاپ شده است.

ایرانیان کسب اقتدار میکردند بخوبی فهمیده بودند که احتیاج روح ملت ایران چیست یعنی چه چیز ایرانی را مطیع و فرمانبردار میتواند سازد و چه چیزها را ایرانیان بقدر جان خود عزیز میدارند. این بود که آداب و رسوم و شعار پادشاهان قدیم را زنده می کردند. بطرز لباس آن پادشاهان جامه می پوشیدند و بسیاری ادعا میکردند که از نژاد ایرانی و از خاندان ساسانی هستند. از تشویق و نوازش حسیات ملی ایرانیان کوتاهی نمی کردند و به استثنای بعضی از آنان که در مذهب اسلام و نشر زبان عرب تعصب مفرط بخرج دادند: روی هم رفته از استمالت خواطر ایرانیان و جانب داری شیعیان خود داری نمی کردند چنانکه معز الدوله حکم کرد تا هر ساله دهه محرم را بهیچ کار جز تعزیت بر حسین بن علی<sup>علیه السلام</sup> نه پردازند و از آن تاریخ این تعزیه خوانی و بساط محرم مرسوم شد و عضد الدوله عمارات مدینه و کربلا و نجف را تعمیر و در بغداد بیمارستانها بنا کرد.

ثمرانبراکه از این احوال حاصل شد اینطور میتوان خلاصه کرد:  
۱- شکستن نفوذ عرب و اثبات لیاقت و برتری نژاد ایرانی بر ملل دیگر و نفوذ پیدا کردن ایرانیان در دربار خلفا و در یافتن يك استقلال سیاسی بدست امرا و ملوک.

۲- کوشیدن امرا و سلاطین بر آبادی ایران از قبیل ساختن عمارتها و تعمیر خرابیها و گشادن راهها و بستن بندها و پلها و جز آنها.

۳- زنده کردن بعضی از مراسم و عادات ایران قدیم مانند جشن نوروز و مهرجان و سده و مراسم درباری و غیره.

۴- تربیت یافتن بسیاری از رجال با کفایت و درایت و صاحبان

فضل و ادب در نتیجه تشویق پادشاهان و سلاطین و خدمات آنان بمملکت ایران .

۵- از همه مهمتر زنده شدن زبان فارسی پس از متروک ماندن دو قرن و آراسته شدن آن بایک ادبیات درخشان است که همواره ادوار تاریک و صفحات تاریخ ایران از پرتو آن روشن خواهد ماند .

پادشاهان سامانی و غزنوی درینباب بیش از دیگران به بیدار کردن حس ملی و به نشر زبان و ادبیات فارسی خدمت کردند و از اثر تشویقها و تلطیفهای آنان شعرائی مانند شهید بلخی ، ابوشکور رودکی ، دقیقی ، عنصری ، غضائری ، فرخی ، منوچهری ، اسدی ، کسائی ، مسعودی ، منجیک ترمذی ، علوی زینتی و استاد سخن ، تجلی بخش روح ملی ایران ، فردوسی پاکزاد و چندین شعرای دیگر در آغوش وطن ما پرورش یافته کشور ایران مرکز فضل و هنر و موطن علما و دانشوران و سخنگویان و رجال باکفایت و درایت گردید درین دوره روح ایرانی ، غذای معنوی تحصیل میکند و تا آنقدر که می تواند در هوای آزاد ملیت بلند پروازی می نماید و دل پاک سخنور نیکو سرشت فردوسی طوسی را جلوه گاه خود ساخته زبان او را ترجمان احساسات خود قرار می دهد و میگوید :

ز شیر شتر خوردن و سوسمار  
عرب را بجائی رسیده است کار  
که تاج کیانرا کند آرزو  
تقو بر توای چرخ گردون تقو !  
۱۱ استیلای مغول و اثرات آن

روح ایرانی در میدان آزادی هنوز آنقدر جلوه نمائی نکرده بود

که فضای ایران را ابرهای شرر بار استیلای مغول فراگرفت و تندباد آن بلاهای ناگهانی در ختپای سالخورده علم و معرفت را در آن سر زمین از پای در آورد. از نو یک دوره تارک و روح فرسائی برای ایران کشاده شد و دو باره رخسار دلربا و درخشان روح ایرانی در پس پرده های ظلمت و وحشت پوشیده ماند. آفتاب جهانتاب آزادی و آبادی ایران در زیر ابرهای تیره و تار چنگیز خان نهفته گردید.

قتلها و غارتها، خونریزها و بیرحمیها و تخریبها که از طرف مغولان به ممالک ایران رسید چندین قرن ترقیات او را عقب انداخت. ظلمها و خرابکاریهای مغول در تمام تواریخ آن دوره مذکور است و دوست و دشمن آنها تصدیق دارد حتی مورخین زمان سلاطین مغول با افتخار تمام اعمال و حشیمان ایشان را ثبت صفحات تاریخ خود کرده اند چنانکه عطا ملک بن بهاء الدین محمد بن جوینی که در زمان هلاکوخان و آباقاخان مدتی در مسند حکومت بغداد و سایر خدمات بزرگ بوده و در دربار مغول مقامی بلند داشته در کتاب تاریخ جهان گشای جوینی (۱) اعمال چنگیز و اولاد او را بخوبی شرح میدهد و از حقیقت نویسی خود داری و پروا نمی کند چنانکه در خصوص تسخیر خراسان نوشته است :

« . . . . و باقی نواحی را از دست راست و چپ و شرق و غرب

لشکر بفرستاد (تولی خان) و تمامت را مستخلص کرد. چون ایبورد

(۱) عطا ملک این کتاب را در سال ۶۵۸ هجری در زمان هلاکو نوشته و دو جلد این کتاب به حساب اوقاف مستر گیب انگلیسی بهمت و سعی و تصحیح فاضل محترم میرزا محمد خان قزوینی در مطبعه لیدن از بلاد هلند بچاپ رسیده و معظم له مشغول تصحیح جلد ۳ می باشد و امید است به اهتمام آن ادیب ارباب عنقریب بزبور طبع آراسته گردد.

وسایبازروطوس و جاجرم و جدین و بهیق و خراف و سنجان و سرخس و زوراید و از جانب هرات تا حدود سجستان برسیدند و کشمکش و غارت و نهب و تاراج کردند . بیک رکض عالمی که از عمارت موج مزدخراب شد و دیار و رباع بی آب گشت و اکثر احیاء اموات گشتند و جلدی دو عظام وفات شدند و عزیزان خوار و غریق دیار بوار آمدند ( جلد اول صفحه ۱۱۸ ) .

و در جای دیگر در ضمن شرح واقعه نیشابور مینویسد :

« تمامت خلق را که مانده بودند از زن و مرد بصحرا رانندند و بکینه تغاجار فرمان شده بود تا شهر را از خرابی چنان کنند که در آنجا زراعت توان کرد و سگ و گربه آنرا بقصاص زنده نگذارند و دختر چنگیز خان که خاتون تغاجار بود باخمل خوش در شهر آمد و هر کس که باقی مانده بود تمامت را بکشند مگر چهار نفر را که به اسم پیشه وری بیرون آوردند و بترکستان بردند و اکنون از بقایای ایشان فرزندان هستند و سرهای کشتگان را از تن جدا کردند و مجلس بنهادند مردان را جدا و زنان و کودکان را جدا و بعد از آن چون تولی عزم هرات مصمم گردانید امیری را با چهار تازیک آنجا بگذاشت تا بقایای زندگان را که یافتند بر عقب مردگان فرستادند . اماکن و مساکن با خاک یکسان . هرایوان که با کیوان از راه ترفیع برابری می نمود چون خاک بزاری تواضع پیشه گرفت . و از خوشی و معموری دور شد . قصور بعد از سرکشی در پای قصور افتاد گلشن کلخن شد و صفوف بقاع قاعاً صفاً گشت . » ( جلد اول صفحه ۱۴۰ )

بدیته قرار مسکن باستان را ویران و مسکن دیوان و وحشیان

کردند ازهر جا گذشتند مانند برق تر و خشک را بهم سوزاندند و جز خاکستر چیزی بر زمین نگذاشتند و تمام آثار عظمت و شکوه و دبده و شوکت ابن مملکت را نابود ساختند.

گویبی روح شاعر حمیت پرور ایرانی امیرالشعراى معزى نیشابورى (۱) بدین حال خرابی فوحه سرائی کرده و گفته است :

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من  
تایک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن

ربع از دلم پر خون کنم اطلال را جیحون کنم  
خاک دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتن

از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی  
وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن

جائی که بود آن دلستان با دوستان در بوستان  
شد گرگ و روبه را مکان شد زاغ و کرکس را وطن

آنجا که بود آن نیک پی گوران نهاد ستند پی  
بر جای چنک و نای و نی آواز زاغست و زغن

جای دلسوزی و تأسف در اینجاست که در ضمن این کشتار  
ها و غارتها خزاین کتب و محصولات فکری ملت ایران که پس از

---

(۱) امیرالشعراى معزى در سال ۵۴۲ هـ وفات کرده است. رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصحا مینویسد که دیوانش بنظر نرسیده است. ولی در کتابخانه موزه لندن نسخه خطی از آن موجود است و آقای سردار معظم خراسانی نیز یک نسخه خطی دارند که از روی آن مرحوم در گلهی کرمانی مدیر جریده فرهنگ تمام این قصیده را استنساخ کرده و با اداره ایرانشهر فرستاده بودند. این قصیده با یک مقدمه و حواشی بقلم فاضل محترم آقای جویا در شماره ۴ سال دوم مجله ایرانشهر چاپ شده.

استیلای عرب باز در ظرف چند قرن بوجود آورده بود درین فتنه خونین ببادرفت بسیاری از آنها را در آتش سوختند و در جائی دیگر هزاران کتاب را به آب انداختند و روح ایرانی را تا ابد کینه ور و خصم خود ساختند .

و نیز مؤلف تاریخ جهان گشا که خود مأمور سوختن کتابخانه حسن پهباح در قاعه الموت بود مینویسد :

« بوقتی که در پای لمرس بودم بر هوس مطالعه کتابخانه کهصیت آن در اقطار شایع بود عرضه داشتم که نفایس کتب الموت را تزییع نتوان کرد . پادشاه آن سخن را پسندیده فرمود و اشارات راند تا بمطالعه آن رفتم و آنچه یافتم از مصاحف و نفایس کتب بر مثال بیخرج الحی من المیت بیرون آوردم و آلات رصد از کراسی و کتاب الحق و اسطرلابهای تام و نصفی و آلات دیگر که موجود بود و باقی آنچه تعلق به ضلالت و غوایت ایشان داشت که نه به منقول مستند بود و نه به معقول معتمد بسوختم » ( اوایل ورق ب ۱۷۳ از جلد سیم خطی جهان گشا در کتابخانه ملی پاریس نقل از مقدمه جهان گشا ) .

و نیز روایت میکنند که پس از استیلا و تسخیر بغداد از جانب هلاکو امر رفته بود که مغول هر چه کتاب پیدا کردند به دجله بیندازند و خواجه نصیر الدین طوسی که در محضر هلاکو مکاتبتی بتمام داشت وقتی بکنار دجله رسید که مغول بیش از شش صد هزار جلد کتاب را به دجله انداخته بود . خواجه از هلاکو خواهش کرد تا امر فرمود مغول دست باز داشتند و مابقی را از غرق نگهداری کردند .

بدینقراردویست سال تمام ، یأسای چنگیزی در ایران جاری بود

مساجد را آخور کردند علما و فضلا را از دم شمشیر گذراندند و آبادیها را ویران ساختند. و مانند حشرات مضره که دسته دسته به کشتزارها هجوم می آورند و رنج دست مرد دهقان را در یک چشم زدن پاك می خورند، این قوم نیز از هر جا گذشت از آبادی اثری نگذاشت. ولی با این همه روح ایرانی کشته نگردید بلکه روح خود را در زیر تن های کشته فرزندان ایران پنهان کرد تا روز دیگر سر بلند کند و باز دیگر ایران کهن را جوان سازد.

## 12 آخرین تجلی روح ایرانی در عهد صفویان

### ونادرشاه

روح ایرانی برآستی چه قوت و متانت جاویدان را دارا بوده است که پس از آنهمه صدمه ها و انقلابها باز هم اینکه فضای سیاسی ایران روشنائی گرفت آن نیز به تجلی کردن آغاز نمود. روح ایرانی مانند کوهپاره ای بوده است در میان اقیانوس نژاد آریا که امواج انقلابات و جزر و مد حوادث روزگار چند گاهی تا قله آن بالا رفته و آنرا فرا گرفته است ولی پس از چندی که ابرها پراکنده و هوا روشن گشته و باز با همان عظمت نخستین و با همان متانت و مهابت پیشین نمایان و درخشان گردیده است.

همین طور پس از گذشتن بحران استیلای مغول و با شروع شدن سلطنت خاندان صفوی که نسب شان به امام هفتم موسی کاظم میرسید ایران کهن دور جوانی از سر گرفت. این گلزار آسیا و این بوستان نژاد آریابار دیگر سر سبز و روح افزا گردید چونکه بدست يك باغبان روح آشنا سپرده شد و از دست پرستاران حادق و مزاج

شناس آب خورد و در بر تو آفتاب حسیات و آمال ملی پرورش بافت  
این است که در بن دوره تاریخ با گلپای رنگارنگ و عطرهاى دلکش  
خود از نومشام تماشاى نایان را معطر گردانید و با لطافت و ظرافت خود  
صاحبان ذوق سلیم و طالبان علم و صنعت را شیفته خود ساخت .

عهد صفویان دوره شکفتن غنچه‌های امید ایرانیان و موسم بهار  
آمال شبعیان است . از ابتدای استیلای عرب بر ایران روح ابرانی  
در جنک وجدال و در اندیشه و تلاش و از خود کشی و کوشش همیشه  
در تب و تاب بود ، همواره دست و پا میزد و از بی گم کرده خود  
میشتافت . از هر دری و دیاری بوی امید میشنید خود را بد آنجا  
میرسانید و از در باو هر امبر و هر سلطانی هوای دل داده خود را اشتشمام  
میکرد خود را حلقه بگوش آن در میساخت . هر وقت نوازش و پرورش  
میدید مانند غنچه مشکفت و هر گاه زجر و شکنجه می یافت در کنج  
شکیمیائی می غنود و از متانت رو بر نمی تافت تا بالاخره پس از تحمل  
چند بن انقلابات و تخریبات در سایه بردباری و پافشاری در جلو جذر  
و مدهای سیاسی گم کرده خود را در دربار صفویان یافت و از اثر قدر دانی  
و روح پروری آنان خود را به آغوش دل داده خویش انداخت .

دل داده این روح چه بود ؟ همان بود که با آن پرورش یافته و  
بلکه با آن سرشته بود . روح ایرانی آزادی میخواست ، میدان و  
فضای روشن و صاف میجست . از زنجیرهای استیلاهای معنوی و ارهیدن  
آرزو میکرد ، آداب و شعایر ملی و قدیم خود را می طلبید و از بی  
فر و شکوه دیرین و عظمت و شوکت پیشین خود می دوید .

پادشاهان صفوی این غذای معنوی را برای آن تهیه کردند . این  
پادشاهان دور اندیش آرزوهای روح ایرانی را میدانستند و بدین

احساسات ملی پی برده بودند و بدان سبب در پرورش دادن آن روح خود داری و کوتاهی ننمودند .

این سلاطین نامدار با تقویت کردن و رسمی نمودن مذهب تشیع که ایرانیان بدان با نظر ملی و نژادی نگاه میکردند حسیات ملی ایرانیان را تمرکز و قوام دادند . باید گفت که ایران استقلال سیاسی خود را پس از هزار سال مجاهدت و مبارزت از آن روز دارا شد صفویان با فراهم آوردن آمال ملی ایرانیان انظار آنان را بیک نقطه معین جلب تسخیر میکردند . روح ایرانی را باحسیات مذهبی و ملی پرورش داده ملیت و دین را بهم مربوط ساختند و در سایه فروغ زندگی بخش و از اثر شراره جوانی و قوت که از آن امتزاج حاصل شد بتحصیل عمران مملکت و نشو و نمای تخم معرفت از صنعت کامیاب گشتند .

سر جان ملکم در تاریخ ایران میگوید :

« هیچ اسبابی بهتر از این گونه عقیدت یعنی تشیع بجهت ترقی مملکت ایران نبود . آتشی بود که در هر سینه شعله ور گشت و تا از اشتغال فرو نه نشست بقدر حب وطن در ملتی که از قدر و قیمت حکومت آزادی و عدل و انصاف مستحضرند مؤثر افتاد » (جلد اول صفحه ۲۳۴) .

بلی روح ایرانی کمال استعداد و قدرت خود را در این دوره نشان داد و محصولات زیبا و زاده های دلربائی از افکار و هنر های خود بوجود آورد که هنوز چشم نظارگان از پرتو آنها درخیرگی است . چنانکه در صنایع مستظرفه و بخصوص در حجاری و معماری و نقاشی و پارچه بافی در عهد صفویان ، ایرانیان سحر ها و اعجاز ها

نشان داده‌اند. عهد صفوی را دوره تجدد (رنسانس) صنایع در ایران باید گفت. آثار باقیمانده عهد صفویان بهترین نمونه استعداد و قابلیت ایرانیان است. بناها و عمارتها و کاروانسراها و مسجدها و مناره‌ها و قصرها و باغهای آن دوره بزرگترین نشانه قدرت و حشمت و کفایت و هنر پروری خاندان صفوی است.

قماشهای نفیس، صورت‌های چینی (مینیاتور) و کاشیها و قالیها و ظروف و اوانی عهد صفویان موزه‌های اروپا و خانه‌های صنعت پرستان فرنك را مزین کرده است. و هر يك از آن آثار از روح ایرانی يك جلوه و از كانون ذکاوت آریائی يك شراره‌ایست.

گر چه از فرط مجاهدت در ترویج مذهب شیعه و عقاید دینی خیلی افراط در تولید تعصب جاهلانه و نشر خرافات و اوهام روی داد و علوم نقلی بر علوم عقلی و فنون طبیعی غالب آمده يك میدان بزرگی برای تذبذب و ریاکاری و عوام‌فریبی و درویشی و مدح گوئی گشاده شد که هنوز هم اخلاق اجتماعی ملت ایران از تأثیرهای آن دچار فساد است ولی با همه اینها از يكطرف استقلال دینی که استقلال سیاسی در بر داشت بوجود آمد و از آنروز مملکت ایران زمام مقدرات خود را بدست خود گرفته از زیر نفوذ مستقیم عرب که در ممالک دیگر اسلامی حکمفرما بود مجزی و مبری گردید زیرا مذهب شیعه با اینکه خود رکن متین اسلام است، در حقیقت يك دین ایرانی و مخصوص بملت ایران میباشد.

و از طرف دیگر تعقل علمای شیعه در تدقیق مسائل دینی و در تحکیم اساس تشیع، قوای مفکره آنانرا بکار انداخته، ظهور افکار فلسفی و عقاید متین و حقایق عقلی را سبب شد و روزنه‌های

زیاد بسراچه ذکاوت مدققین و علما باز کرده ، تجدد های فلسفی و انتباه های فکری را که بعدها ثمرات آنها محسوس شد تولید کرد . از نقطه نظر سیاسی و اجتماعی نیز ، سلطنت صفویان و انتشار تشیع بی اثر نماند ، چنانکه يك حس بیداری در مردم حاصل کرده زمینه را برای ترقی و تجدد ملت و برای تشکیلات و خیالات نادرشاه آماده کرد و در عهد آن پادشاه باعزم و دلیر و با حسن تدبیر و یدرآیت او احساسات و تعصب دینی جای خود را به احساسات ملی داده ارکان استقلال سیاسی ایران را محکمتر ساخت و یگبار دیگر به جهانیان ثابت کرد که ایرانی ملت زنده دل و با روحی است دارای يك ذکاوت و هوش تیز و قابل بر اخذ هر گونه آثار ترقی و تجدد و فقط توده ملت ایران محتاج رهنمایان نیکخواه و راه شناس و مریبان صمیمی و واقف به خصایص روحی و اجتماعی او میباشد تا قدرتیرا که دست طبیعت در فطرت او نهاده بمعرض شهود بگذارد و بگوید ایران سرچشمه فضل و عرفانست و ایرانی نماینده قدرت یزدان .

### ۱۳ روح ایران زنده جاوید است ✓

این چند صفحه که از نظر گذرانندیم مختصری بود از تجلیات روح ایرانی که از هزار سال به این طرف در هر موقع و فرصت که دست داده بظهور رسانده است و در زیر تأثیر و نفوذ زندگی بخش این روح ، ملت ایران که به این همه انقلابات و تخریبات و استیلاها دچار گشته توانسته است موجودیت خود را نگاه دارد چنانکه شاعر سخنور ، پور داود میگوید :

جور و پیداد فراوان و فزون دیدابن ملك. ستم و کینه اسکنندرون دیدابن ملك  
دشت و هامون زعر بقره بخون دیدابن ملك. ظلم چنگیز ز اندازه برون دیدابن ملك

گنبدو کاخش را ز آسیب نلر زیدار کان

آری ابن چنین ملت بطور قطع بك روح زنده و جاودان دارد  
روح ایرانی بهترین نمونه روح آریائی است که علاوه بر حفظ کردن  
استقلال خود چندین ملل کوچک را همرنك خود ساخته ، چندین  
اقوام مستولی را بتخلیل برده و چندین ملت بیگانه را در آغوش  
مدنیت خود پرورده و بحد رشد و بلوغ رسانده است .

هر ملت که خصایص ذاتی و متانت روح اجتماعی و اخلاق ملی خود را  
از دست نداده باشد هستی خود را میتواند محفوظ نگهدارد و در میدان  
مبارزه زندگی اقوام میتواند پافشاری نشان دهد و فیروزمند گردد .  
راست است که ایران امروزی از کاروان ترقی و تمدن خواهران  
آریائی خود عقب مانده و حتی آندرجه زنده دلی و آن اندازه استعداد  
و قابلیت را که در ادوار تاریخ گذشته نشان داده امروز نمی تواند  
اظهار نماید ولی این نمیرساند که روح جاوید او مرده است . این  
چراغیست خاموش نگردد هرگز !

کسانیکه از روی بصیرت و اطلاع عمیق و از نزدیک احوال  
اجتماعی این ملت را تدقیق کرده اند درك مینمایند که روح ایرانی  
با وجود اینکه قرنها مقهور بیگانگان و در زیر نفوذ تمدنها و وحشتهای  
خارجی مانده باز جوهر اصلی و ذاتی خود را از دست نداده است .  
کسانیکه ویرانی ایران و عقب ماندن آنرا از کاروان ترقی غرب  
مشاهده کرده و همیشه آیه یأس میخوانند و روح ایران را مرده

میدانند و از بی اطلاعی بر اوضاع حقیقی ایران و یا از روی بدخواهی صاحب این عقیده فاسد میشوند بخطا میروند. انظار آنان فقط بروی آن خس و خاشاک که روی این زلال آریائی را پوشانده می افتد و آنقدر تیز و نافذ نیست که در زیر خس و خاشاک، صفوت آن آبرو دریابند و یا اینکه حسیات بدخواهی و بد اندیشی چشم تمیز و انصاف آنان را طوری خیره کرده که حقایق را نمی توانند درک کنند و آب خوشگوار و صاف را مانند سراب مبینند.

روح ایرانی يك اوقیانوس موج خیز بیکرانی است که غواصی در آن، کارِ هربی بصیرت و هربی جرأت نیست. کسانی که فقط نظر بسطح آن دریا انداخته و تنها تلاطم امواج آنرا سیر و تماشا کرده ادعای شناختن آنرا میکنند در سهوند. افکار و عقاید آنان همیشه دور از حقیقت و نظریات و ملاحظات شان همواره ناقص خواهد ماند. اغلب سیاحت کنندگان فرنگی و مدققین اوضاع ایران که چند روزی بیش در این عمان بی پایان سیر و سفر نکرده اند تأثرات شخصی خود و اتفاقات زشت و یا خوب را که برای ایشان دست داده و پیش آمده میزان محاکمه و شناختن يك ملت قرار میدهند مثلا اگر در آن مملکت و یا از طرف اهالی آن برای ایشان خوش گذشته و خوب پذیرائی شده است تمجید و تحسین میکنند و گرنه تکذیب مینمایند و آن ملت را غیر مستعد و حتی بی تربیت مینامند. این است که همیشه نوشته های این مردمان بی بصیرت و خودپرست متناقض است. بدین جهت نظریات و ملاحظات آنان سطحی و پر از سهو و خطاست و ازینجاست که اغلب آنها در باره ایران بدبین و عیب جوی و بدخواه هستند

تدقیق اوضاع اجتماعی يك ملت که روح آن مظهر اینهمه تجلیات درخشان گردیده و در پیش این همه امواج کوه افکن حوادث عالم موقع خود را نگاه داشته چندان کار آسان نیست .

مانمیگوئیم که ملت ایران هیچ عیب و نقص و اخلاق زشت نداشته و در تاریخ حیات خود هیچ اعمال شرم آور و وحشیانه نداشته بلکه ما میگوئیم که ملت ایران باره ای خصایص نجیب و نیک و برخی استعداد های خوب و فطری داشته است که هر وقت مظاهری پیدا کرده یعنی هر وقت زمامداران سیاسی و روحانی او آنها را در شاهراه فضیلت و ترقی هدایت کرده اند، اثرات خوب بخشیده و تجلیات و سحرها نشان داده است .

بدین جهت مامی بنیم و می گوئیم روح ایرانی زنده جاوید است فاضل بیهمال و عالم حقیقت من ربانی مرحوم میرزا فضلعلی آقای مجتهد تبریزی (۱) در حین مطالعه این کتاب سطرهای ذیل را در حاشیه این صفحه بدست خود نوشته بودند و ما آنها را عیناً درج میکنیم :

« چنانچه مطالعات و تفکر در حالات و انقلابات گذشته ملت ایرانی صاحبان افکار را بخوبی مجبور میسازد بقبول نمودن این نکته اساسی ، که روح ایرانی در هر دوره از ادوار گذشته که دچار بحرانیهای سخت هولناک شده در زیر فشار سنگین آزادی شکن

(۱) میرزا فضلعلی آقای مرحوم پسر حاجی میرزا عبد الکریم ملاباشی آذربایجان و یکی از اجله مجتهدین و علمای با فضل بوده در سال ۱۳۲۴ بمسقط نمایندگی مجلس ملی منتخب شدند و در ۱۳۳۴ بزم معالجه سفر اروپا کرده چند سال در روسیه و انگلستان و آلمان مشغول مداوی بوده و سیاحتنامه ای نوشته اند که بچاپ نرسیده . در ۱۳۳۹ در برلین برحمت ایزدی پیوسته و بنا بوضعت خود در مقبره مسلمانان دفن شدند .

دقیقه ای راحت نمی نشینند آقدر دست و پا میزند تا بالاخره خلاصی و رستگاری خود را پیدا کرده سپس با يك غیرت و عزم غیر قابل تزلزلی آن راه را پیموده تا بسر منزل آزادی خود رسیده اند و غبار خستگی و سستی هرگز بر پیشانی همتشان نه نشسته است ، همچنین در آینده که نتیجه دوره علم صناعت است باستانیان بیکار نه نشسته دیده میشود که هر فرد ایرانی گردن دراز کرده گوش به صداهائی که در جَوّ دنیای تازه پراکنده است میدهد و چشم باز کرده به این کتاب و آن کتاب نگاه میکند تا بشنود و به بیند مایه سعادت و سیادت چیست و زلال ترقی و تعالی دیگران از کدام سرچشمه است چنانچه در همه وقت روح ایرانی بهره توجّه کرده است موفق شده کنون نیز هیچ جای انکار نیست که موفق خواهد شد ، مگر برای همین نکته نیست که ایرانیان مثل مور و ملخ مانند گرسنگان هول زده خود را بی اختیار بروی سفره علم و دانش انداخته فوق العاده از آن خوان نعمت تغذیه روح میکنند .

مطالعه این چند صفحه ، اظهارات ما را تایید و اثبات میکند . همیشه تفکر کافی است که قوم عرب ، با دین و شمشیر خود چندین مملکت را مانند ایران و بین النهرین و سوریه و مصر و طرابلس و تونس و الجزایر و مراکش و اندلس و غیره را فتح و استیلا کرد و حالا که بیش از هزار سال از آن استیلا گذشته اغلب این ملتها نه تنها دین قدیم خود را گم کرده مسلمان شده اند بلکه زبان و ملیت و شعایر ملی خود را هم از دست داده عرب و یا مستعرب گشته اند . اما ایران با اینکه دین اسلام را قبول و آنرا ترقی داده و چند قرن زیر نفوذ و استیلای عرب زیسته باز زبان و حیات ملی و عادات و خصال

اجتماعی خود را با استقلال سیاسی خود محفوظ نگاه داشته است .  
 چنانکه در اوراق پیش دیدیم ابران با متقرض ساختن بنی امیه  
 انتقام خود را از عرب کشید و در دوره خلافت عباسیان لیاقت و  
 کفایت و نجابت و فضیلت و مزیت خود را ثابت کرد و بتأسیس  
 حکومت‌های ماوک و سلاطین ، وسایل استقلال و آزادی خود را فراهم  
 آورده زبان فارسی را از نو زنده کرد و در دوره استیلای مغول  
 تانت خارق‌عادت نشان داده مغول را تربیت و مقهور تمدن خود نمود  
 با جلوس پادشاهان صفوی بتخت ابران ، استقلال سیاسی خود را  
 کاملاً دارا شد و امروز هم مشغول دریدن پرده‌های اوهام است تا با آزادی  
 کامل ثمرات کوشش‌های خود را بچیند و لیاقت خود را بعالمیان اعلام کند .  
 من با ایمان کامل بترقی و سعادت آینده ایران ، نژاد نوزاد ابران  
 ابا زبان حال روح ابرانی که تجلیات آنرا در ضمن این اوراق  
 شایا کردیم خطاب کرده می‌گوییم :

گر خاکرا سینه بشکافتید	سر سروران اندر آن یافتید
رینخاک بسیار تن خفته است	که باخونش آنرا بسی شسته است
کوه وز سنک و ز دریا و رود	بسی داستانها توانی شنود
ما را یکی سینه پرورده است	که زاهریمنان تیرها خورده است
مانا بباید که با هوش رای	به اورنگ و دانش گزینید جای
اد آورید آن نیاکان خویش	پس آن روز گاران با فرو کیش
یروی یزدان جان آفرین	برانید اهر بمانان زین زمین
تان و بتن مر هنر پرورید	جهانرا بنیکی همی بسپرید
پندار نیک و بگفتار و کار	کنید این سخن بر جهان آشکار
ه ایران بماند هماره جوان	روانش بود زنده جاودان

# قابل توجه همه کس

بنگاه پروین برای اولین مرتبه در ایران توانسته است کالای تحصیلی و ورزشی را از هر حیث، و هر رقم فراهم آورد که برای هر کس مفید باشد فرزندان خود را باینجا راهنمایی کنید زیرا :

۱- بنگاه پروین در اول لاله زار در گوشه میدان سپه واقع شده که مرکز شهر محسوب است ! و بنا بر این شما در هر کجای شهر منزل داشته باشید میتوانید با دادن دهشاهی خودتان را بمیدان سپه برسانید  
۲- فروشندگان جوان و مؤدب و تحصیل کرده انتخاب نموده که با فرزندان شما با کمال ادب و احترام صحبت کنند

۳- کالاهائی را که میفروشد در دفتری بنام دفتر پروین که بهر کس يك جاها آن بهای ۳ ریال فروخته میشود ثبت و در موقع تمام شدن دفتر مزبور صدی پنج بهای کالائی را که خریداری شده بشما پس میدهد

۴- دستمال - کفش - جوراب - صابون - اودکلن - کمر بند - جوهر - دفتر - مداد - خط کش - تنگه ورزشی - کتاب - کاغذ - آب خشک کن پاکت و هر چیزی را که يك دانشجو یا دانش آموز احتیاج دارد در آنجا فراهم آورده بنا بر این احتیاجی نیست که شما بده دوازده مغازه مراجعه کنید که رفع احتیاجاتتان بشود بلکه بنگاه پروین همه گونه احتیاجات تحصیلی و ورزشی شما را مرتفع مینماید .









